

اقامت کردم تخت دو نفره بزرگی داشت و ده فرانک از من برای هر شبی مطالبه کرد که خیلی بنظم ارزان آمد خدمات و سرویس منظم و مرتبی داشت که هیچ با هتل های ایران قابل مقایسه نبود مأموریت اصلی من از چند کشور، بازدید از مراکز فرهنگی و اسناد بود صبح روز بعد در فراتسه به وابسته فرهنگی در سفارت ایران مراجعه کردم، چند مرکز را برای دیدار ما در نظر گرفتند نخست مرکز فرهنگی ژرژیمپیدو بود که از همان روز این بازدید را آغاز کردم همین که به اولین کامپیوتر مرکز اسناد در طبقه چهارم برخورددم روی همه دانتی های خود قلم بطلان کشیدم، دیدم این مرکز و دانتی هایش نه گرگ خور است و نه دزد بر، در یک جعبه میکروفیلم یک دنیا اطلاعات گراتیها پر شده که دهها آرشیو را در ایران می شود در این میکروفیلم که بقدر یک جعبه کبریت است جا داد، گفتمی است که فرانسویها بی نهایت ناسیونالیست و متعصب می باشند و بسادگی با زبان انگلیسی جواب سلامت را نمی دهند مثل ترک های خودمان که اگر بدانند زیانت ترکی نیست روی خوش نشان نمی دهند ولی اگر بدانند با زبان فراتسه آشنائی داری همه جور با شما کنار می آیند ولی بی نهایت خشک و سربوز (جدی) هستند، من انگلیسی ها را ملایم تر و زود هضم تر دیدم، دیدار از مرکز فرهنگی ژرژیمپیدو را که عظمتی داشت در خلال نوشته هایم بازگو می کنم، برای صرف نهار به خیابان افسانه ای و مورد سوژه گفتارمان شانزدهلیزه رفتم که آنروزها زیاد گران نبود ولی همانطور که یکی از دوستان می گفت حقیقاً اگر غسل روی زمین بریزی می شود آنرا دوباره خورد، از بس پاکیزه و تمیز است، هتل های زیادی داشت که تا وسط خیابان چترهای زبا کشیده بودند و با چیدن نمبکت مسافران در آنها لمیده بودند و عشق می کردند که چون ذکر مسائل آن از سی سال پیاپی است دیگر از حیظه گفتارم خارج است و آنرا بجوانان واگذار می کنم، نام این کتاب که بنظر تان می گذرد از ایزده تا شانزدهلیزه می باشد که مقایسه آنها بلحاظ فرهنگی دارای تفاوت های زیادی است که از لحاظ فرهنگ عاطفی و سستی امتیازات فراوانی را می توان به ایزده بعنوان نماینده ای از سرزمین عشایری بختیاری داد و از لحاظ پیشرفت زندگی و ویژگی های زیستی امتیازات فوق العاده به شانزدهلیزه که نماینده ای از مغرب زمین است تعلق می گیرد و از آنجا که ارائه این مقایسات همواره هشدار بوده که ما را در سرعت بخشیدن به عناصر عقب مانده خود یاری نماید بچاپ و انتشار این کتاب اقدام نمودم، نوشتن این کتاب در سال ۵۹ تهیه و به وزارت فرهنگ و هنر

ارسال گردید که چکیده دیدنی های اینجانب می باشد ولی از آنجا که کتمان نمودن عقب ماندگیها همواره مورد نظر بود، اقبالی در چاپ آن بعمل نیامد و اکنون پس از سالها که از آن مسافرت می گذرد احساس کردم که باید آنرا منتشر نمایم، زیرا اگر ما از بسیاری جهات نارسائیها و توقف هائی داشته ایم ولی در جهت اوج فرهنگ عاطفی و سستی قابل تأمل بوده ایم و جا دارد که از این رهگذر بخود بیاییم.

یکی از پدیده های فکری خرافی که در منطقه ما رواج داشت و هنوز هم آثار آنرا در روستاها می توان بچشم دید، ترس و وحشت از همزاد، جن، آل، دیو و بقول محلی ها از ما بهتران است و آن یک دوره کاملی دارد که مربوط به عوامل طبیعی در انسانهاست که از دوران زندگی توتمیست آغاز شده و بتدریج که جلو آمده ایم و موضع عوض کرده ایم شدت آن کمتر شده، انسان اولیه که در غارها زندگی می کرده، بسبب نداشتن ابزار و خام بودن در افکار و اندیشه در برابر تمام عوامل طبیعی پیرامون خود بی دفاع بوده مثلاً شیر او را می خورده و سایر حیوانات درنده او را طعمه خود قرار می دادند، باران، برف، رعد و برق او را می ترسانیده، اگر در منطقه حاره بوده تیغه خورشید او را می سوزانیده و اگر در منطقه شمالی بوده سرما او را از بین می برده است، بتدریج که مثلاً از حد آدم کروماتیون به ثاندرتال گام می نهاده شیارهای مغزش وسعت بیشتری پیدا می کرده و با عناصر زندگی پیرامون خود پیچیده جوتی می پرداخته و با فکر نارسای خود خدایانی را تصویر می کرده و از آنان استمداد می جسته، نقاشی های اولیه در غارها نشانگر آنست که روند تکاملی پرستش در ذهن انسان های اولیه پدیدار می شده، خورشید را بنام الهه روشنی می پرستیدند تا از تاریکی نجات یابند، ماه را جراحی فرا راه خود در شبها تصور می کرده اند و او را می پرستیدند در خشکالیها الهه باران و آب ساختند و در هر عنصری که برای آنها حالت دستاویزی داشته به آن پناه می بردند، این آغاز گرچه آنان را بزندگی امیدوار می ساخته و نیروئی برای ادامه حیات در آنها بوجود می آورده ولی چند گانه پرستی هزاران سال پایه پرستش آنان بود، بشر از غارها بدر آمد و در جنگلها زیر درختان با ساختن الچهقیق هائی بزندگی آزادتری دست یافت، در اینجا هم برای اینکه شکار حیوانات درنده نشود و برای تغذیه و ادامه حیات چاره جوتی کند، به ساختن تیر و کمان و شناخت سنگ که دوره پاریه سنگی نام دارد، همت گماشت و با شکار حیوانات گامی در تکامل خود برداشت و از

جنگلها به صحرا کشیده شد ولی زندگی دوگانه صحرا و جنگل را حفظ کرد و با ساختن کلبه‌های ابتدائی که خیلی دور از هم بودند روی آورد سپس زندگی گروهی را برگزید و دیگر یک آدم کلبه‌نشین شد که حالا از خیلی چیزها نمیتوانست حیوانات را بکشد و از رعد و برق ترسد و آفتاب بدن او را نسوزاند کم‌کم عوامل ترس آور و بیم‌زا او را رها کردند ولی هنوز از تاریکی‌ها و عوامل دیگر وحشت داشت و از تهاذهای غیبی می‌ترسید، با پوشیدن لباس و رومنتاشینی دیگر بشر به تکامل رسیده بود و با ظهور پیامبران بسیار او دارای شخصیت مذهبی و اجتماعی گردید و بسیاری از خدایانی که در ذهن خود می‌پرستید از ذهن او بکنار رفتند و خدای واحد مورد پرستش او قرار گرفت، در این قطب یکتاپرستی هم جن‌گیر، طالع‌بین، کف‌بین، رمال، دعانویس نفوذ کرد و بصورت مدرن‌تری نهادهای توتمیست را رونق می‌بخشید، ظهور دانش که مانند خورشید عالمتاب همه تیرگیها را می‌زدود بتدریج این عوامل را هم از بین می‌برد، در منطقه ایزده هنوز ما در مرحله جنینی دانش بودیم و اگر در یک محله چهار نفر باسواد بود آنها هم باسواد خواندن و نوشتن بودند نه متفکر و روشن، مثلاً چشم من که از بیماری تراخم که آن سالها بیداد می‌کرد ملتهب و قرمز شده بود مادرم هر روز مرا پیش ملا، می‌برد تا دعای اوسین بچشم من بخواند او ۱۲ قطعه ریگ در دست می‌گرفت و کاسه آبی که در آن انگشتی قرار می‌داد جلوی چشمان من می‌گرفت و با هر وردی که می‌خواند ریگی در آب می‌انداخت هر بار که ورد می‌خواند روی سر من ضربه‌های آرامی وارد می‌کرد و بعد سنگریزه را در آب می‌انداخت، هر روز اینکار بمدت هفت روز انجام می‌شد که این بار با طبابت گیاه پزشکی که پیرهزن محله بود، قند و گنجیده در چشمانم می‌ریخت، همه بچه‌های روستا یک همزاد داشتند که بچشم دیده میشد و اگر در پشت تاپوی گلی خانه‌مان که در آن گندم یا آرد ریخته بودیم موشها جنبشی داشتند، می‌گفتند همزادها هستند که در پیرامون ما زندگی می‌کنند، بهر حال دانش کم‌کم در محیط ما رخنه کرد و این عوامل را از بین برد ولی عوامل دیگر مثل شانس، نصیب، قسمت و بسیاری ارگان‌های خرافی ما را رها نکرد، حتی در خیابان‌های فرانسه هم از یک تهاد غیبی می‌ترسیدم، مثلاً شانس بی‌اورم و قسمت بشود و این قبیل افکار، در آنجا دیدم آنچه را که ما ملکه ذهن خود کرده‌ایم، دانش بشری به آنها جواب رد داده و زندگی میدان زور است و تلاش و بکار بردن اندیشه و مشکلات بشری جز با نیروی اراده حل نخواهد شد، در

سرتاسر ارگان‌های زندگی فرانسویان، فقط مسائل لمسی مطرح بود در سال ۱۳۲۰ در مرغاب ایذه شایع کردند که پیری پیدا شده که سوت می‌زند و نام او را پیرشوتکی نهادند، مردم دسته دسته بزیارت او رفتند و از او طلب نیاز می‌کردند این قبیل باورها آن هم در شرایطی که ما مدرسه دو کلامه داشتیم و مأمورین ادارات هم تقریباً کم سواد بودند، قدری قابل تأمل و درنگ بود، من به‌مراه عده دیگری برای دیدار رفتم و احساس کردم که مردی به پشت نیزارها می‌رود و مشغول سوت کشیدن می‌شود سوت‌های مفهوم و نامفهوم بهم می‌آمیخت، مثلاً محمد یک بسته قند آورده و حاجتش برآورده می‌شود و از این حرف‌ها من در آن حالت به اینکار شک کردم که اولیاء و اتیاء هرگز نیازی به این خرافه‌بازیها ندارند، این بار در اثر وجود چند باسواد و روشن، یخ سوداگران خرافات نگرفت و آن پیر بفرااموشی سپرده شد ولی هنوز پیرهای ذهنی در روستاها وجود داشت که عقیده داشتیم فلان کار اگر خواست پیر باشد انجام می‌شود والا نه و در این حالت تلاش و کوشش انسانها را در مبارزه با مشکلات عقیده نداشتیم و در این جهل مرکب دست و پا می‌زدیم و طرفداران این عقاید بیشمار بودند.

این اندیشه‌ها در ذهن همه آدمها موج می‌زد اینجا بود که بخود آمدم و دیدم از ایذه تا شانزله‌یزه حقیقتاً هزاران فرسنگ فاصله فکری وجود دارد اگر من در زمینه فرهنگ عاطفی، برخوردارها، مهمان نوازیها، همپشتی‌ها و سمپاتی بودنها خود را برتر از جامعه اروپائی تصور می‌کردم ولی در این زمینه سخت مغبون بودم که می‌توانست روان مرا آزار دهد، آرزو داشتم که در بازگشت به ایران بر روی قله متگشت که مشرف به شهرستان ایذه است بروم و بانک بردارم که ای آدمها هیچ نیروئی جز اراده و خواست انسانها در حل مشکلات او نقشی ندارد و نباید ذهن خود را با این اندیشه‌های بی‌ریشه مشغول بداریم، اگر این آدمهای اروپائی بر فراز کهکشانشان پا نهادند ریشه در خود داشتند و از هیچ نیروئی که فراسوی تصور آنان بود استمداد نطلبیدند.

تازه این تصور در ذهن آنان جاری شد که هر چه به فضای کاینات دست یافتند بقول یوری گاگارین خدا را در وسعتی بیشتر شناختند، گفتنی است ما هنگامی که از عناصر خرافی بحث می‌کنیم هدفمان تضعیف دین نیست بلکه پیرایه‌های ناهنجاری که به آن نسبت داده شده برای آئین زندگی انسانها زیان‌آور است.

متر وانگلر یکی از خارجیانی بود که به ایران آمده بود و در سپاه صلح خدمت می‌کرد من به نقش ویرانگر این خارجیها در ارگان‌های کشورمان کاری ندارم که در ورای این اسم‌های قریبنده چه مأموریتی داشتند، با او در قطار راه‌آهن دوست شدم و در مشهد هم چند روزی با او از مراکز زیارتی و سیاحتی بازدید کردیم پس از چند سال تصادفاً او را در یکی از خیابان‌های لندن دیدم، او برخوردی برخلاف هم تبارانش گرم و مهربان داشت مرا بخانه خود دعوت کرد و با افراد خانواده‌اش آشنا شدم، دلم می‌خواست بدانم که زندگی یک انگلیسی چگونه می‌گذرد، من جا نماز آب نمی‌کشم ولی مشروب نمی‌خورم، آنها از کوچک و بزرگ خوردن انواع مشروبات جزو زندگی‌شان بود، غذا بمقدار کم می‌خوردند ولی کیفیت غذا را همیشه در نظر می‌گرفتند، همه از خودی و بیگانه دور یک میز غذاخوری می‌نشستند تعارف هم بکسی نمی‌کردند، مهمان هر چه دلش خواست می‌توانست بخورد، رو و روگری در بینشان نبود به بچه‌ها یاد داده بودند قبل از شروع به غذا دعائی می‌خواندند، من از این کارشان در شگفت ماندم، از وانگلر پرسیدم شما که از بیخ از مذهب مرخص می‌باشید و عقاید مذهبی را اهمیت نمی‌دهید چطور است که سعی دارید به کودکان خود این عقاید را بقبولانید، او صمیمانه هر چه در دل داشت با من در میان نهاد و گفت اگر راستش را بخواهی، من هنگامیکه کودک بودم با خواهرم مرتب به کلیسا می‌رفتیم ولی پدر و مادرم اتفاقی مگر کسی بمیرد و یا عروسی سر بگیرد در کلیسا بیایند، یک روز از پدرم پرسیدم چرا با ما به کلیسا نمی‌آئی، با خنده بمن گفت بزرگ که شدی جواب این پرسش را خودت خواهی داد، بهر حال این سؤال همواره در ذهن من بود و می‌دیدم که مشتریان کلیسا کودکان و پیرمردان و پیرزنان، من بمدرسه، دبیرستان و دانشگاه رفتم و دیگر فرصت نکردم که بطور مرتب به کلیسا بروم و بعد هم برای خدمت نظام به سپاه صلح مأمور شدم، کار گرفتم، ازدواج کردم و حالا جواب خود را دریافت می‌دارم که کار مقدم بر همه مسائل جنبی است و این خودش یک نوع عبادت است و حالا که پدر و مادرم بازنشسته و از کار افتاده شده‌اند مرتب به کلیسا می‌روند بنابراین همیشه یک قشر خاصی مشتری کلیسا هستند حالا در زندگی ما چه می‌گذشت، عمریم مرحوم خسروی سخت با اندیشه‌های خرافی مخالف بود و زیاد دور و بر این اندیشه‌ها نبود ولی من و برادرم کله سحر بلند می‌شدیم و می‌رفتیم سر تل، تا بینیم مرحوم جعفر برکت چطور شیبه درست می‌کند، او شمر بی‌انصافی بود که از صبح عاشورا با

شلاق‌ی که در دست داشت و سوار مادیان شراکی می‌شد، همه را از کوچک و بزرگ کتک می‌زد همه از او می‌ترسیدند، من عشق داشتم که محرم بیاید و یکجائی دستان بند باشد، گل بصرمان می‌مالیدیم و سیاه می‌پوشیدیم و از یک هفته پیش با علم و کتل محرم را می‌آوردیم و تا شب عاشورا از زنجیرزنی و سینه‌زنی نسمان می‌گرفت، می‌گفتند که شب عاشورا غذا می‌دهند آن وقت در محله ما مسجد نبود تکیه درست می‌کردند، هنگام تقسیم غذا که می‌شد یک آدم بلند قد و زورمند دم تکیه می‌ایستاد و با چوب بلندی که در دست داشت به بچه‌ها اجازه رفتن و گرفتن غذا را نمی‌داد و می‌گفت این غذا مال بزرگترهاست، من باصطلاح بچه قد و حرافی بودم، می‌گفتم بابا محرم روی پای ما بچه‌ها می‌چرخد چطور ما نمی‌توانیم از غذای میدانشهدا (ع) بخوریم، قضای روزگار در زندگی اجتماعی هم من بدبخت همینطور بودم هر معرکه‌ای که درست می‌شد بتیانگزارش ما بودیم ولی هنگام بهره‌برداری دیگران گلش را می‌چیدند و ما پشت در می‌ماندیم. شوری داشتیم و همیشه یک کار تازه و یک شکل غیر معمولی فکر ما را یخود مشغول می‌کرد، در یک روز عاشورا صبح زود رفته منزل جعفر برکت دیدم شور و حالی جریان دارد همه بچه‌ها و بزرگها آمده‌اند ولی دیدم که هیچکس حاضر نیست شبیه بشود، من که قلبی رفیق داشتم و بشهدای کربلا عشق می‌ورزیدم و هنوز هم آن عشق در دلم موج می‌زند جلو رفته و گفتم من حاضرم شبیه بشوم جعفر گفت عبدل یا جلو، تو برای اینکار ساخته شده‌ای مرا از ساعت پنج صبح در تابوتی نهادند و پایم بیرون بود و دست‌هایم روی سینه حلقه شده بود و سرم را در تابوت فرو بردند و گردن بریده گوسفند را بجای گردن من جاسازی کردند و دوختند و مقداری گاه هم مرتب روی من می‌ریختند و دو نفر هم مأمور بلند کردن تابوت شدند، تا ساعت یک بعد از ظهر که معرکه تمام می‌شد این شمر لامذهب هزار شلاق بروی دست و پایم زد، دست بر قضا ظهرهای عاشورا منزل خود ما به دستجات سینه‌زنی و شبیه‌سازان نهار چلوکباب می‌دادیم، در حدود یک ساعت و نیم در خانه خودمان در تابوت بودم و دیگران نهار ما را می‌خوردند و من محروم ماندم، البته از آن به بعد دیگر هیچ وقت هوس شبیه شدن را در فکرم راه نندادم، بر خورد اصولی رهبران مذهبی و روحانیون مذهب شیعه بنحوی است که دستجات عزاداری را نفی نمی‌کنند که منحصر به سینه‌زنی و نوحه‌خوانی باشد ولی یا تخی چند از روحانیون طراز اول که بر خوردم همه از ساختن شبیه که بیشتر به کارناوال می‌ماند ناراحت

بودند و می‌گفتند که این پیرایه‌ها از عظمت و شوکت اسلام و اهمیت خاندان اطهار می‌کاهد، ولی بعضی از این روحانیون هم معتقد بودند که جلو احساسات مذهبی را نمی‌شود سد کرد و به عقاید آنان بی‌حرمتی کرد اما بیشتر آنان هم عقیده با این روش هستند که اگر به این سنت‌ها دامن زده شود موجب حتک حیثیت امامان می‌شود، افزون بر اینکه امروزه پای تمام اروپائیان در کشور ما باز است و آنها با عسکرداری از این دستجات و درج آن در روزنامه‌های اروپا موجب پائین آوردن درجه فهم و شعور ما در بین خانواده جهانی می‌شوند، اینست که از دوران صفویه این سنت‌های عزاداری ریشه پیدا کرده و هر چند گاهی بر حسب سلیقه دولت‌های وقت یا کم‌رنگ گردیده و یا اوج گرفته است و انتشار این مراسم گاه در کشورهای دیگر به ناآگاهی و عقب‌ماندگی ما تعبیر می‌شده است، گاهی برای مظلوم نشان دادن امام حسین علیه‌السلام و یارانش نمایش این قبیل تعزیه‌ها تجویز می‌شده و حتی پادشاهان قاجار هم که درجه علاقمندی مردم را می‌دیدند به برپائی آن دامن زدند، تا جایی که اینکار ریشه در هنر پیدا کرد و هنر نمایش تعزیه، سرفصلی را در کتاب هنر تئاتر یاز کرد، تا امروز که جزو ارکان اصلی هنر بشمار می‌رود، گو اینکه نقش این عمل موجب کاستی در نهادهای مذهبی ما بشمار می‌رود، درست است که در اکثر میازات چند قرن اخیر دستمایه خوبی برای سیاستمداران کشور ما شد و هر بار با دامن زدن آن گروه گروه مردم را توانستند بدنبال خود بکشانند و مثبت یا منفی بهره‌برداریهائی از آن داشته باشند که آن هم می‌شود گفت استفاده نامشروع و بازی با احساسات مردم بوده است و در نهایت اسلام واقعی سودی از آن نبرده است هنگامی که لردکرزن در دوره قاجاریه از یکی از این نمایشات فیلمی تهیه کرده و عکس‌هایی از آن در روزنامه‌های کثیرالانتشار انگلیس بچاپ رسانیده بود در ذیل این عکس‌ها زیرنویس‌هایی نوشته بودند که به دوران توحش نسبت داده می‌شد و می‌نوشتند هر ملت لایق همان حکومتی است که دارد، در حالیکه پادشاهان نالایق قاجاریه که اغلب دارای ملیجک بودند و نقش مسخره و خنده آنها را فراهم می‌کرد، بگمان خود با ترویج این عناصر آترا یک نوع تفریح دیگری برای خود می‌دانستند و معمولاً نمایشنامه‌های روحوضی را که مثلاً در میدان‌های شهر بر پا می‌کردند خود و همسرانشان از غرفه‌ها به تماشا می‌نشستند و از آن لذت می‌بردند در حالیکه حامه مردم مسلمان برداشت دیگری داشتند که شجاعت و رشادت این جانبازان صحرای کربلا را روحیه آنان تداعی می‌کرد و آن

ایمان و خلوص نیت ساده خرد را در برخورد با این عناصر داشتند، بگذریم که دانش انسانها دیگر موافق این قبیل تظاهرات کودکانه نیست، علت اینکه واژه کودکانه را بکار بردم رابطه بچه‌ها با این عناصر بیشتر است فراموش نمی‌کنم در چند دهه حکومت رضاشاه و پسرش که ارائه این تمایضات مانسور بود گاهی که از گذشته و این تمایضات صحبت می‌شد به این خانواده لعنت می‌فرستادم که جلو برگزاری آن مراسم را گرفته بودند ولی بزرگترها مخالف بودند و آنرا هتک حیثیت خانواده اطهار علیهم‌السلام می‌دانستند اصولاً بچه‌ها عشق دیگری داشتند، داستانی را در اینجا بنویسم که چگونه بچه‌ها در این زمینه احساسات رقیق داشتند یادم هست از پنج روز قبل از دهه ما پیراهن سیاه می‌پوشیدیم و سینه می‌زدیم و با سلام و صلوات به پیشواز مراسم می‌رفتیم و دهه محرم را من خودم نوحه می‌خواندم آن روزها نوحه‌های مرحوم دفتری و شارق در منطقه خوانده می‌شد که همه را حفظ بودم و برای اینکار سرپرشوری داشتیم و شاید مایه شاعری را از توحه‌خوانی و آشنا شدن به ریتم و آهنگ از آنجا برداشت کردم ولی بزرگترها در اینکار صادق نبودند، خوب یاد دارم که آن مردانی که در جلد یزید و عمر سعد رفته بودند و در بالای دروازه شامی که مثل طاق نصرت درست کرده بودند با مسخره و خنده به سیره یزید و پیروانش می‌پرداختند و قداست مراسم بنحوی بود که کسی را قدرت اعتراض نبود و یا کسی را پیدا می‌کردند که رل شمر را بازی کند که برآستی آدم نارو و بدی بود که بهر کس می‌رسید او را می‌زد تا خاطره ستمگری دوران شمر را مجسم نماید، بهر حال هنوز هم نمی‌توانیم بطور قاطع این نمایشات را ضروری بدانیم یا آنها را نفی کنیم، زیرا در بستر خود دارای مقداری سود و بیشتر زبان‌های اخلاقی بود.

شاه صنم کلو

در منطقه ما زنی بود دیوانه که به او شاه صنم کلو می‌گفتند کلو با گویش بختیاری به دیوانه تعبیر می‌شد شرح ماجرایش را چنین می‌شنیدیم که او در خانه شوهر با هوی خود زندگی می‌کرده و چون شوهرش او را بیشتر دوست داشته هوی او از سر حسادت بی‌رحمانه داروی مهر گیاه به او خورانده بوده که منجر به دیوانگی او شده است، این زن

سرتاسر بازار و محوطه شهر را هر روز می‌رفت و با حرف‌های بی‌سر و ته خود دوران زندگی جنون بار خود را سپری می‌کرد، بچه‌ها به او سنگ پرتاب می‌کردند و اذیتش می‌کردند اما من همیشه حالت ترخم و دل‌سوزی نسبت به او داشتم هر وقت که من از کنارش رد می‌شدم، احساس می‌کرد که من با بچه‌های دیگر خیلی فرق دارم و او را آزار نمی‌دهم، می‌گفت عبدالله به بچیل بگو سنگ نونز، یعنی عبدالله به بچه‌ها بگو بمن سنگ پرتاب نکنند، اگر بگویم که از دوران کودکی بچه‌ای رقیق القلب بودم شاید حمل بر تعریف باشد ولی هنوز هم همان حالت را دارم و زندگی با همه خشونت‌ها و ناسازگاری‌هایش مرا با خود هماهنگ ساخته، زیرا این ویژگی خاص عوامل طبیعی است که هر موجودی برای زندگی در بستر طبیعت و ناهنجاری‌ها ناچار است خودش را منطبق سازد مثل سنگ پشت که طبیعت پیرامونش بدن او را در مقابل سنگ‌های بسترش مقاوم بار آورده است ولی نمی‌دانم چرا این حکم طبیعی درباره من اجرا نشد و همچنان در سن بالا هم رقت قلب دارم.

مادرم تعریف می‌کرد که به هنگام مهاجرت از وانان به ایذه به همراه کاروانیان پیاده راه پیموده و راه دسبارد را در هفت روز طی کرده است و در هر منزلی که کاروانسرای بوده در آنجا بار می‌انداخته‌اند تعداد کاروانسراها را به این ترتیب می‌شمرد ایذه - چشمه خاتون - دهدز - شلیل - گندمکار - ناغان هنوز آثار این کاروانسراها در این منازل بچشم می‌خورد راه دسبارد که واژه اصلی آن دزیارت است مربوط به دوره اشکانیان یا پارت‌ها می‌باشد که به گمان بعضی‌ها یکی از انشعابات جاده ابریشم است که کالاهای تجارتمی را از اصفهان به دزفول و شوشتر می‌برده‌اند، آن سالها بیشتر جامعه عشایری برای پیدا کردن کار به گرمسیر می‌آمدند و خانواده ما که شاخه‌ای از میر قاند بابادی بودند روانه ایذه شدند و در همین شهر ماندند و به کشاورزی پرداختند.

باری شاه‌صنم کلو در سال ۱۳۴۵ زندگی را بدرود گفت و هم‌زمان با زندگی این دیوانه بی‌آزار مردی هم داشتیم که دیوانه بود و از خانواده‌های کلاتران نورآباد محسوب می‌شد که به او آپرویز می‌گفتند او دیوانه عارفی بود که اگر کارهای آزار دهنده او نبود می‌توانستیم او را با بهلول دیوانه یکی بشمار آوریم، باسواد و چیز فهم بود که در بجزوچه جوانی به وادی جنون کشیده شده بود اندامی برازنده و چهره‌ای زیبا داشت که روز بروز حالت دیوانگیش بیشتر می‌شد. برنامه روزانه‌اش این بود که بعضی وقت‌ها با پیراهن و پیژاما و یا برهنه

سرتاسر بازار ایذه را طی می‌کرد و با خودش چیزهای نامفهومی می‌گفت، تایع بود که او را هم چیز خور کرده‌اند در اینجا بحث ما معرفی دیوانگان شهر نیست، بلکه چون این دو تن دیوانه، سالهای زیادی ذهن خانواده‌ها را بخودشان مشغول کرده بودند و جزء فرهنگ روزمره زندگی محله ما در آمده بودند، ذکری از آنها به میان آمد در حالیکه در کشور فرانسه هوس کردیم به دیدار یکی از آسایشگاه‌های روانی برویم که در غرب فرانسه واقع شده بود حالت فرق‌العاده‌ای در دیوانه‌های آنجا ندیدیم، آنها می‌گفتند که تعجب نکنید این بیماران همگی حالت‌های روانی دارند که در جامعه قابل پذیرش هستند ولی چون ما به کیفیت جامعه خود اهمیت فراوان می‌دهیم، اجازه نمی‌دهیم حتی ذهن خانواده‌ها از دیدار چنین افرادی خش بردارد، با خود گفتم، بیچاره مردم ایذه که مجبور بودند. همه روزه شاهد دیوانگی شاه‌صنم کلو و آپرویز باشند و دم نزنند یکی از مراکزی که مورد بازدید ما بود، محلی بود که قرار بود با تونلی از زیر دریای مانش فرانسه را به انگلستان وصل نماید هنوز در مراحل اولیه بود، بعدها شنیدم که این تونل مورد بهره‌برداری قرار گرفت که در اسرع وقت مسافران را از زیر دریا به آنسو می‌رساند، کاری که انجام آن در حیطة آرزوهای بشری بود، اکنون که این رویداد را می‌نویسم در ذهنم تداعی می‌شود که خود من در دو دوره چهار ساله به نمایندگان محترم شهرستان ایذه در مجلس شورای اسلامی گفتم که فاصله رودخانه کارون تا ایذه را که بیش از بیست کیلومتر نیست لوله‌کشی کنند و آب کارون را به ایذه بیاورند که از بی‌آبی در عذاب تباشند و ضمناً با ورود آب از کارون به سرزمین‌های تشنه این دیار، سالی دوبار محصول بدست بیاورند که این پیشنهاد به بوقه فراموشی سپرده شد و هنوز مردم در فاصله بیست کیلومتری رود عظیم و خروشان کارون در بی‌آبی بسر می‌برند، در حالیکه از همین رودخانه در سراسر منطقه خوزستان که هزار کیلومتر آن‌سوتر است استفاده آشامیدنی و کشاورزی می‌شود.

از نقاطی که در برنامه بازدید فرهنگی ما قرار گرفته بود، موزه لور فرانسه بود که برای من بی‌نهایت هیجان‌انگیز بود، در محلی از موزه که به خانه ایران اختصاص داشت مجسمه‌هایی دیدم که بارها شرحش را خوانده بودم و بعضی‌ها را خود شاهد کشف آن در دره شمی ایذه بودم، از جمله دو مجسمه زنی از زرناب که بدوران اشکانی تعلق داشت و در سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۶ در منطقه ایذه از زیر خاک بیرون آمد، جای خوشبختی است که فرانسویها

امانت بخرج داده و تمام این مجسمه‌ها و اشیاء مکشوفه را در منطقه بختیاری با نام محل کشف در موزه قرار داده بودند، آری! این آثار جاودانی را از ایده به شانزدهلیزه برده بودند! دریفا که زمامداران آن عصر، لیاقت نگهداری این اشیاء را نداشتند و یا اگر هم در ایران نگهداری شده بود حتماً وسیله قاچاقچیان حقیقه در بازارهای مهم جهان بحراج رفته بود، بیشتر این اشیاء حقیقه در عصر قاجار به به خارج از کشور انتقال داده شدند، برآستی آنچه اشیاء گرانبها که در موزه لور دیدم از نقاط مختلف ایران کشف و بحراج انتقال یافته بود و این یکی از بزرگترین صفات بارز و فرهنگ ناب فرانسوی‌هاست که نام ایران را در موزه خود برافراشتند، در حالیکه بارها شاهد و ناظر آن بوده‌ام که در کشور خودمان اشعار و نوشته‌های مرا بنام خود بچاپ رسانیدند، شعر کوه منگشت را که قبلاً در کتاب فرهنگ اول بدست چاپ سپرده بودم در یکی از برنام‌ها با نام شخص دیگری در اجرای برنام‌های تلویزیونی شاهد بودم و دم بر نیاوردم در اینجا باید گفت فرهنگ فرانسوی‌ها در این زمینه از اصالت بیشتری برخوردار است.

انحطاط فرهنگی غرب

آنچه که ما بدان می‌یابیم کرامت زن ایرانی است که در پرتو تعالیم عالیه اسلام حیثیت خویش را حفظ نموده و بصورت کالای مصرفی در نیامده است، آنچه من در هایدپارک انگلستان شاهدش بودم یک سقوط فرهنگی بود که توجیه آن به هیچ وجه قابل قبول نیست، هر چند در زیر لوای آزادی صورت گرفته باشد، آمیزش مردان و زنان بصورت حضوری خاص بیشتر حیواناتی است که نباید به حریم انسانی که خود را اشرف مخلوقات می‌داند راه پیدا کند، با یکی از دانشمندان دانشگاه کامبریج در این زمینه نشستی داشتم که وی اظهار داشت هر سال صدها سمینار و کنگره درباره حل مسئله جوانان در اروپا برگزار می‌شود که برای عقده روانی جوانان که از مسائل جنسی ناشی می‌شود چاره‌اندیشی می‌گردد و این آخرین تجربه‌ای است که تسل تین ایجر یعنی از ۱۵ سال تا ۱۷ سال را بحال خود رها می‌کنند ولی در سن مشخصی جلوی این بی‌بند و باری را می‌گیرند، چنانکه شما هرگز بعد

از ازدواج دیگر شاهد این نابسامانی نخواهید بود، در حالیکه در کشورهای آسیای دخترو زن برده و کتیز حرمسرا هستند و اختیار هیچ نوع اظهار نظری در سرنوشت خود را ندارند، در حقیقت این روش آزادی بها دادن به حقوق زنان کشور است سرانجام به آن دانشمند گفتم من که بنام یک ایرانی و مسلمان، شیوه شما را نمی پسندم و شما روزی خواهی نخواهی در یک بن بست گرفتار خواهید آمد، که از این عقیده خویش عدول نمائید و عطای این آزادی را بلقایش به بخشید، در مجاور کنزینگتون دانشگاه سلطنتی انگلستان قرار داشت که من مایل بودم موزه آنرا بازدید کنم یکی از فامیل های همسر من بنام آقای دکتر حاجی بابا بابایی در آنجا به تحصیل اشتغال داشت و دکترای فیزیک را می گرفت، استعداد این بچه بروجنی به حدی بود که با امتیاز از دانشگاه سلطنتی انگلستان در رشته فیزیک اتمی فارغ التحصیل شد و اکنون از اساتید انگشت شماری است که ما در این زمینه در کشورمان داریم ایشان اکنون رئیس دانشکده فیزیک در دانشگاه صنعتی اصفهان هستند که در حقیقت این دانشگاه از لحاظ بار علمی همطراز بهترین دانشگاه های جهان می باشد. با راهنمایی ایشان از چهار طبقه موزه بازدید کردم، جالب تر از همه غرفه ها، غرفه ای بود که به معرفی انواع سنگ های موجود در جهان پرداخته بود، ما رنگهائی را که در ایران با آن مواجه بودیم حداکثر به سی یا چهل رنگ بیشتر نمی رسید ولی در اینجا می شد بیش از سیصد چهار صد رنگ روی سنگ ها تشخیص داد که از چهار گوشه عالم به جمع آوری آنها پرداخته بودند و کتاب های قطوری در شناسائی آنها انتشار داده بودند، از مسئول راهنما پرسیدم که آیا محتوای این سنگها را تشخیص داده اند، کتابی بمن نشان داد و گفت روی شماره این سنگها هر کدام مشخصه ای دارند که می توان به نوع آلیاژی که تشکیل دهنده این نوع سنگها است پی برد، در طبقه فوقانی این موزه که به موزه علوم طبیعی اختصاص داشت تکامل انسان از آغاز تا به امروز مورد مطالعه قرار گرفته بود، از موجودات تک یاخته ای میلیون ها سال گذشته تا گذر از انسان های تاندرتال و کروماتیون مورد مطالعه قرار گرفته بود و اسکلت هر کدام را در غرفه ای به نمایش گذاشته بودند، بیاد آوردم که در تمام دوران هائی که در ایران در دبیرستانها مطالب طبیعی را در مغزمان مجاله می کردیم، هرگز بطور عملی با چنین نمایشگاهها و موزه هائی برخورد نکرده بودیم تا با روش اصولی به فراگیری علوم پردازیم. در موزه مادام توسو در قسمت مرکزی لندن، به مسائلی برخوردیم که بازگو کردن آن

تجربه‌ای است برای همه کسانی که اروپائیان را دارای استقلال فکری می‌دانند، در یک طبقه تمام پادشاهان و رؤسای جمهوری را بصورت مجسمه قرار داده بودند، در بدخل ورود مجسمه هیتلر نصب شده بود که باصطلاح مقام او را تنزل داده بودند، مجسمه‌سازان ماهر و هنرمند مجسمه هر کدام از این رجال را هنرمندانه تهیه و در این موزه قرار داده بودند، ولی این مجسمه‌ها بر اساس روابط سیاسی با کشورها جایشان را تغییر می‌دهند، مثلاً مجسمه مصدق را بخاطر کینه‌ای که با او داشتند در اینجا قرار نداده بودند در حالیکه این شخصیت جهانی باید هم‌ردیف گاندی در این غرفه جای می‌گرفت و بعداً هر رئیس جمهوری که با کودتائی سرنگون می‌شد فوراً پالانشر را در آفتاب می‌گذاشتند و شرش را از موزه می‌کنند و فرد جدید را فوراً تهیه و به جایش نصب می‌کردند، تا روابط سیاسی آنان دچار اشکال نگردد در اینجا اتکاء به نفس و استقلال فکری خودمان را بهتر پسندیدم، در موزه آثار صنعتی که خداوند او را قرین رحمت فرماید، در میدان تویخانه سال‌ها بعد از کودتای مرداد من مجسمه مصدق را می‌دیدم که همچنان سرفراز در جای خود قرار داشت، در حالیکه چه بسیار افراد دون‌همتی بودند که حاضر بودند آن مجسمه را به بهای گزاف بخرند و از آن موزه بیرون بیاورند که در دسترس و دید بازدیدکنندگان نباشد، من یک کارت ویزیت که نام و آدرس در پشت آن نوشته شده بود از جیب در آوردم و روی آن بزبان انگلیسی نوشتم، آقای رئیس موزه خواهشمندم اگر به نظر من به عنوان یک بازدیدکننده احترام می‌گذارید، مجسمه مصدق را که از چهره‌های جهانی است در کنار نهرو قرار دهید که جهانیان بیشتر به عظمت کار شما صحه بگذارند ولو از نظر سیاسی با افتخار شما همان نباشد، حتماً می‌دانم که به این پیشنهاد من توجهی نکردند، چون سال‌های بعد هم که از آنجا بازدید کردم جایش را خالی دیدم و دانستم که انگلیسی‌ها هم ثان را به نرخ روز می‌خورند، البته در خونسردی و بی‌تفاوتی آنان شکی ندارم ولی قاطبه ملت انگلیس بسیار مؤدب با فرهنگ بالا و درست کردار به چشم من خورد، بهر حال هر چه هم از درون آنان چیزی نفهمیده باشم سیستم جامعه منظم این کشور به هر تازه‌واردی می‌فهماند که باید در پشت این سیستم ملتی دور از خدعه و نیرنگ زندگی کند.

جنبه تند و تیز ناسیونالیستی فرانسوی‌ها شبیه بخود ما ایرانی‌ها است، ولی در بعضی جهات می‌چربد لازم به قلم‌فرسایی نیست که این صفت، تا هنگامی شایسته تقدس و احترام

است که به نفعی دیگر ملت‌ها منجر نشود در مرکز فرهنگی زرلیمپیدو با یک خانم فرانسوی که مأموریتش ارائه پاره‌ای اسناد و مدارک بما بود بیشتر آشنا شدم آنجا از پوروکراسی و بی‌اعتنائی نسبت به ارباب رجوع آن چنان که در جامعه اداری ما حاکم است اثری دیده نمی‌شود؛ درستی حمل و راستگویی در همه زمینه‌ها حکمفرماست و اگر ما در فیلم‌ها مسائل دیگری غیر از این در جامعه اروپا دیده‌ایم یک پوشش همگانی ندارد.

باو گفتم اگر فکر می‌کنی ملت من، که سرزمین بزرگ ایران باشد از لحاظ مقام و تبار از شما کمتر باشد، سخت در اشتباهید، شما خود را بی‌جهت تافته جدا بافته می‌دانید همین پلی که روی رودخانه سن شما قرار دارد، در مقام پل معلق و زیبای اهواز اصلاً قابل مقایسه نیست، اگر کسی به پشت در خانه شما بیاید تا او را سین جیم نکنید در را بر روی او باز نمی‌کنید، ولی یک نفر فرانسوی در کشور ما خورد را سیتی زن ما می‌داند و از مهمان نوازی ما کاملاً برخوردار است، نکند این خصلت و خوی انسان نوازی ما در شما ایجاد غرور می‌تواند، که تصور کنید ملت برتری هستید، این خانم مؤدب و در واقع شایسته از سخنان من جا خورده بود و روزبروز بر درجه ارادتش نسبت به یک ایرانی افزوده می‌شد تا جائیکه سرانجام مرا بخاته خود دعوت کرد و به افراد خانواده‌اش معرفی نمود و من دانستی‌های خود را در زمینه فرهنگ و اسناد فرانسه با گشاده‌روئی این خانم مهربان تکمیل کردم و در بازگشت به ایران از او و همسرش که مهندس آرشیکت بود دعوت بعمل آوردم که به ایران سفر کند و از آثار تاریخی اصفهان و سایر نقاط دیدن نماید، که این سفر یکسال بعد انجام گرفت و با یک دتیا خاطره از ایران برگشتند، در حالیکه من کیف آنها را از صنایع دستی اصفهان که از شما چه پنهان آن روزها خیلی ارزان بود، پر کردم، و باز از شما چه پنهان در سال‌های اقامت در اصفهان آرزو داشتم که کلکسیون از کارهای دستی اصفهان داشته باشم ولی متأسفانه خوردم به تورگرانی به آن نشانی که حتی یک سینی کاردستی بچه‌های هنرمند اصفهان را در خانه ندارم و در اینجا از فرط بی‌پولی هر چه که داشتم بتدریج فروختم و بهر حال.....

آنها را به ایذه بردم و محل دره شمی که آثار تاریخی موجود در گالری ایران در موزه لور فرانسه از آنجا کشف شده بود را به آنها نشان دادم، و به آنها گفتم که ملت ما با پشتوانه تاریخی چند هزار ساله این قدر مثل شما غرور ندارد، آثار تاریخی سه هزار سال قبل از

میلاد یعنی مربوط به دوره شورویک ناخونده ایلامی را در کول فره و اشکفت سلمان به آنها نشان دادم و عکس های زیادی گرفتند، آنها می گفتند هرگز این عظمت تاریخی را که در کشور شما دیدیم در رم که مهد آثار باستانی است ندیدیم، بعد از چند سال دیگر نامه هایی بمن نوشتند و گفتند که کتابی در زمینه آثار معماری اسلامی در ایران منتشر نموده اند که ره آورد سفرشان به ایران بوده است.

www.Bakhtiaries.com

برگزاری شب شعر

در یکی از روزهای ابری که دانشجویان رشته های مختلف در شهر هات فیلد دور هم نشسته بودند درباره شعر و ادبیات سخن می رفت که شعری یکی از دانشجویان ایرانی به مناسبت آن روزهایی که احساسات ملت، در زمینه ملی کردن صنعت نفت به اوج خود رسیده بود خواند، این شعر معروف دکتر حمیدی شیرازی بود که همزمان با ورود هیئت خلق بد به شهر آبادان سروده شده بود، شعر کم کم اوج گرفت تا آنجا که می گفت «سیلی سختی بنواخت بر او، که دل کارگران شد پرده احساس کردم که همه دانشجویان در حالت اندوه فرو رفتند من رشته سخن را از دانشجوی مربوطه گرفتم و ادامه دادم:

بانگ برخاست ز مردم که بزن بیم از این احمق جمال مکن

تو بزن ما همه بدنبال توایم نام یک ملک لجن مال مکن

در این هنگام دانشجویان شروع کردند به کف زدن و ابراز شادمانی کردن و آن شعری را که سال های بعد هنگامی که دکتر مصدق در احمدآباد به حال تبعید و انزوا بسر می برد سروده شده بود خواندم «ره مگشایندت ای اسیر به میدان، تا بدرآئی و راه بسته گشائی» بچه ها که دیدند در زمینه شعر دستی دارم پیشنهاد کردند که شب شعری در سالن دانشگاه داشته باشیم آن شب همه دانشجویان ایرانی دانشگاه های هات فیلد و گاردن سیتی حضور داشتند و تنی چند که ذوق شعری داشتند اشعار خود را قرائت کردند.

نوبت به من رسید ابتدا همان شعر «لندن ابری» را خواندم که با این بیت آغاز می شد دلم گرفته از ابر لندن است امروز، بیاد تابش خورشید میهن است امروز، اگر چه سوختم از برق

شعله‌های جنوب، مرا هوای در آتش فتادن است امروز.

سپس شعری را که بنام سرداری بردار مربوط به سرگذشت حسرتک وزیر بود خواندم، که بی نهایت مورد توجه قرار گرفت این شعر را بعداً بنا به خواهش استادان انگلیسی زبان که در آن شب حضور داشتند ترجمه و در اختیار آنان قرار دادند، سومین شعری که خواندم پس از مرگ نام داشت که قبلاً بنا به تقاضای دوستان دانشجوی ترجمه انگلیسی آنرا نیز به همراه داشتیم، پس از قرائت این شعر عنایت فوق العاده‌ای از سوی استادان و دانشجویان انگلیسی به آن شد که چون این شعر در حال و هوای خیام سروده شده بود، از آن جهت که بوی ما دیگری می داد، بیش از تمام اشعار توجه آنان را جلب کرده بود، بعداً یکی از استادان کرسی دانشگاه کامبریج در توصیف این شعر می گفت شعر رقیبالیست ممکن است در آغاز انسان را بسوی خود جلب نماید ولی در نهایت شعری بیشتر بزندگی نزدیک است که با حقایق زندگی رو در رو باشد و در آزمایشگاه واقعیت‌ها محک شده باشد، نیک دانستم که آنچه را که در مشرق زمین با بیان شعر عرفانی عرضه می کنیم، هنوز در مغرب زمین از آرشیر دانشمندان و جامعه‌شناسان فروتر نیامده، که کل جامعه با آن آشنائی حاصل نماید، ذهن‌های آنان اگر گفتم بهشت باید نشانشان بدهی، به او گفتم مگر از طریق مکتب مسیح شما را به بهشت راهی نیست آنها این مسئله را جزو اساطیر خودشان می پنداشتند و باور طبقات پائین! برایش استدلال کردم که شاعران ما هم راه‌های دیگری برای تفهیم این موضوع بیان کرده‌اند که برای شما قانع کننده خواهد بود و بیتی از سعدی را خواندم که می گوید جانا بهشت صحبت یاران همدم است، دیدار یار نامتناسب جهنم است، از این استدلال من خوشحال شد بهر حال برگزاری شب‌های شعر در کشورهای اروپا مانند ایران نیست که تماشاچیان با سر و صدا و بی تفاوتی آنرا برگزار کنند، در یکی از شب‌های نقد و بررسی شعر امروز فرانسه شرکت داشتم این ذوق ادبی من بود که می خواستم به ارضاء عشق خود توفیق یابم والا من یا زبان فرانسه آشنائی نداشتم ولی نظم و ترتیب و اینکه همه سراپا گوش بودند برایم تجربه‌ای بود و اگر در انجمن‌های ادبی خودمان بیشتر وقت ما صرف شایگان بودن و خارج و داخل وزن شدن می شد در آنجا اهتمام مردم روی متن و موضوع و جوهره شعر بود و پیامی که از این رهگذر شنونده دریافت می دارد.

در فرهنگ زندگی غربی روزنامه نقش اساسی را دارد در هر شهری که هر چند کوچک

هم باشد، روزنامه محلی مردم راه، حتی از بازارها و خرید و فروش‌های روز با خبر می‌کند و اگر ما مثلاً در شهر اصفهان اسماً دو سه روزنامه محلی داریم بخاطر درج آگهی‌های ثبتی و دادگاهی است والا روزنامه به آن معنی که نقشی در روشن کردن مردم داشته باشد وجود ندارد، در اینجا لازم به ذکر است که تنها روزنامه نوید اصفهان یک روزنامه سیاسی اجتماعی سودمندی است که مدیر دانشمند آن جناب آقای دکتر فضل‌اله صلواتی به آن جان می‌بخشند در پشت در هر خانه‌ای روزنامه را مانند بطری شیر قرار می‌دهند و می‌روند، درباره یک شهر گاهی یکصد جلد کتاب نوشته شده که هر تازه واردی می‌تواند در زمینه تحقیقات خود کتاب مورد نظر را مطالعه نماید، در حالیکه من آن روز فکر کردم برای یک ایل پنج میلیونی بختیاری تنها به تعداد انگشتان یک دست کتاب نوشته نشده که مرجعی باشد برای مراجعه مطالعه کنندگان.

www.Bakhtiaries.com

در دانشگاهها

در دانشگاهها سه مرحله وجود دارد که پس از گذر از آنها وارد دانشگاه می‌شوند، اول دوره ابتدائی دوم دوره دیرستان و سوم دوره کالج، حتی دانشجویان اهزایی در این کشورها باید دو سال دوره کالج را بپایند تا مقدمات ورود به دانشگاه فراهم شود در این کشورها بویژه انگلستان برای ورود به دانشکده پزشکی، حتماً باید هر سه درس اساسی را نمره A داشته باشند و این شرایط برای هیچ کدام از دانشجویان ایرانی فراهم نیست ولی برای سایر رشته‌ها رشته راه و ساختمان در درجه دوم اهمیت قرار دارد که آن هم دو A و یک B از شرایط ورود به این دانشکده است، رشته راه و ساختمان شامل مهندسی راه و ساختمان و آرشیتکت و غیره است، در انگلستان دانشگاه سلطی و دانشگاه لندن از مراکز تحصیلی ما در، به شمار می‌روند که تمام رشته‌ها را در خود پذیرا می‌باشند این دانشگاهها متعلق به دولت می‌باشند که مجهز بتمام وسایل آزمایشگاهی و سمعی و بصری کامپیوتری می‌باشند، کشورها بویژه در رشته‌های علوم پایه ترجیح می‌دهند که دانشجویان دکترا و فوق دکترای خود را به انگلستان بفرستند که همه مجهز به تمام وسایل بوده و هم فراگیری در آنها بصرفه

و صلاح است. در مدت پنج سال اقامت دخترم (دکتر آذر خسروی) در دانشگاه بزرگ لندن که دانشنامه دکترای میکروبی شناسی و علوم آزمایشگاهی بود با سیستم این برنامه‌ها آشنا شدم مهمترین عاملی که به آن دورشته در این دانشگاه اهمیت می دهند روش تحقیق است و مقاله نویسی که اگر به تحقیق تازه‌ای دست یافتی و آنرا بصورت مقاله در یکی از روزنامه‌های کثیرالتشعار معرفی کردی دارای امتیاز خوبی خواهد بود ناگفته نگذاریم که در رشته‌های درمانی در ایران هم به این شیوه اهمیت بسیار می دهند و از انواع تحقیقات در این زمینه دریغ ندارند.

دل بستگی به گذشتگان

در پاریس هیچ فردی فرصت آنرا ندارد که در ماتم در گذشتگان خود اشک بریزد و نوحه سرائی کند و یا در مراسمی که در ایران بویژه در عشایر بختیاری برای مردگان انجام می شود شرکت نماید، بمجردی که فردی در خانواده در گذشت، معمولاً یا در بیمارستان است، که در آن صورت با آمبولانس بگورستان برده می شود و احیاناً اگر تلفن خانواده‌اش را داشته باشند قبلاً به او اطلاع می دهند و یا در خانه از دنیا می رود که باز هم به قسمت اورژانس تلفن می کنند و آمبولانس برای بردنش می آید او را تا گورستان حمل می کنند در حالیکه خانواده درجه اول حضور دارند او را ساده و بدون هیچ تکلفی به خاک می سپارند و اگر فردی که از دنیا می رود، نیاز به تبلیغ برای مرگش باشد بقول ظریفی می گفت آدمهای کرایه‌ای هستند که برای مشایعت مردگان و گریه بر سر خاک آنان در مؤسات خاصی وجود دارند که با تلفن برای انجام مراسم حاضر می شوند ظاهراً این عمل در کشورهای غربی عادی به نظر می رسد ولی در کشور ما برای احترام به مردگان و شاید بخاطر رضایت خاطر بازماندگانش او را با علم و کتل و ساز و دهل (چیچی) مشایعت می کنند و همه افراد عشایر حضور می یابند مراسم سوم، هفته، چهلم و سال هم با احترام و شکوه خاص خود برگزار می شود و هزینه‌های هنگفتی در این راه انجام می شود و تا سالیان دراز به روان آن در گذشته سوگند می خورند گوئی که نمی خواهند از صحنه زندگی آنان خارج شود، خواننده

عزیز در پایان این سفر مقایسه‌هایی که بین فرهنگ مشرق زمین و مغرب زمین نموده‌ام آورده شده، چهار دیواری خاصی ندارد بلکه بر حسب ذهنیت نگارنده شکل گرفته تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

آنچه که در این فصل از نظر خوانندگان ارجمند می‌گذرد قطره‌های است از دریای بیکران تفاوت‌های زندگی فرهنگی مشرق زمین با غرب که به قول مولانا:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید

در این حدّ که نوشته‌ام به باور خودم در بازشناسی این تفاوت‌ها دست یافته‌ام و شاید چراغی باشد فرا راه همه علاقمندان به پژوهش در زندگی ملت‌ها با آرزوی آن که توانسته باشم با این نوشتار رابطه‌ی دوستانه‌ای با خوانندگان خود برقرار کرده باشم.

عبدالعلی خسروی

(قائد بختیاری)

این شعر در رابطه با بخش از

www.Bakhtiaries.com

ایده تا شانزده لیزه سروده شده

۱۳۵۵ لندن

اثر «قائد بختیاری»

شعله‌های جنوب

بیاد تابش خورشید میهن است امروز	دلیم گرفته‌تر از ابر لندن است امروز
ولی به غرب چنان روز روشن است امروز	به شرق ما همه جا آفتاب کرده غروب
بهر کجا که روی باغ و گلشن است امروز	هوا همیشه بهار است و سبزه گلباران
اگر چه دوره ماشین رهزن است امروز	زکف نداده کسی دامن طبیعت را
که چهرها همه چون برف بهمن است امروز	ندیده‌اند مگر داغ بوسه خورشید
سخن ز تیرگی و دل تپیدن است امروز	بکشوری که در آن کیمیا بود خورشید
چرا که گاه به پوچی رسیدن است امروز	سخن ز عاطفه گفتن حدیث بی خبری است
اگر چه شادی اینجا مسکن است امروز	بهر که بنگری از شوق دل بود سرشار
که یاد هستی او در دل من است امروز	ولی برای چو من! چیز دیگری است وطن
به غمگاری ماوا و میهن است امروز	درون سرکش من با تمام شادیا
مرا هوای در آتش نتادن است امروز	اگر چه سوختم از برق شعله‌های جنوب

نهاده شده بدل آسیا! غمی خسرو

مگر که قلب اروپا زامن است امروز

www.Bakhtiaries.com

بخش دوم

شناخت ساختاری بختیاری

www.Bakhtiaries.com

آشنائی با طایفه زنگنه

با توجه به استاد و مدارک تاریخی ایل جلیل و سرافراز بختیاری یکی از ارکان ریشه دار ملیت ایرانی از طوایف و تیره های متعددی که برحسب وقایع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و جغرافیایی در دامنه های سلسله جبال عظیم زاگرس و در اراضی کوهپایه ای وسیعی در سرزمینی که از قدیم ترین دوران تاکنون سرزمین بختیاری یا لر بزرگ نامیده شده است. مسکن گزیده و بنیانگذار فرهنگ خاصی شده اند. که با مشخصه ویژه ای از آداب و رسوم خود بافتضای سرزمین پیرامونش موجد و صنعتی گشته اند که از آن فرهنگ ایلی و نظام طایفه ای خاص بختیاری پدیدار گشته و بمرور ایام با تبلور تاریخی این اوضاع و احوال منسجم و متحد و یکپارچه بختیاری شکل گرفت، در طی اعصار و قرونتمادی این بنیان کهن رشد نموده. بالیده و گشن و ستبر گشته و مجموعه عظیمی بوجود آورده که در مقابل حوادث و پیشامدهای بزرگ تاریخی و در مقابل هجوم و یورش و ایلغارهای بنیان برافکن خارجی که بخصوص تاریخ پر فراز و نشیب ملت بزرگ ایران بسیار در معرض آن قرار گرفته، با اتکاء به همین فرهنگ غنی و سرشار که بدون شک ریشه در فرهنگ ایل و عشایری دارد. توانست آن حوادث شوم را از سر بگذراند و باقی و استوار پای بر جای بماند. راز بقای شکوهمند ملیت ایرانی که بیش از سه هزار سال تاریخ مدون و پیوسته و متحد را پشت سر دارد. بدون شناخت عمیق و همه جانبه فرهنگ و نظام ایل در ابعاد مختلف آن کوششی بیهوده است. که ره بجایی نخواهد برد. زیرا تاریخ نشان می دهد که پاسداران شرف و آزادی و استقلال ایران در ازمنه مختلف نیروهای رزمی عشایر و ایلات بوده اند! از این رهگذر است که پرداختن بشناسایی فرهنگ و سوابق تاریخی این سرزمین همراه با داده های جامعه شناختی و در کنار آن روانشناسی تاریخی - اجتماعی ایلات ایران از اهم مسائلی است که باید مورد توجه و امان نظر کافی قرار گیرد. که متأسفانه این ضرورت مهم تاریخی جز در مواردی پراکنده و نه چندان اصولی تا بحال کم و بیش از نظر محققان و مورخان نامدار

کشورمان پنهان مانده است. روزی مردم عزیز ایران بر رمز و راز پایداری و استقامت فوق طاقت بشری نیاکان بزرگوارشان پی خواهند برد که در این رشته بسیار مهم و در عین حال جذاب و دل‌انگیز یعنی شناخت همه‌جانبه فرهنگ و راز وجودی بقا و پایداری ایلات ایران باید تحقیق و بررسی همه‌جانبه‌ای صورت گیرد. از اینجا است که برآستی می‌توان عظمت و عمق و اصالت کاری را که مؤلف با ذوق و شیفته و دل‌باخته فرهنگ بختیاری آقای عبدالعلی خسروی را که در نهایت عشق و ایثار آغاز کرده است مشود و تحسین کرد. و به همت والا و پشتکار و علاقمندی فراوانش در این کار بس خطیر درود فرستاد.

گرچه بسیاری از نقادانی که بدون کمترین دقت و توجهی باصل مطلب و بدون شناخت هدف نهائی و ایده‌آل مؤلف محترم زبان باعتراض گشوده‌اند و بر اینکار بیسابقه و مهم و تا بخواهی صادقانه و ایثارگرانه وی خرده گرفته‌اند. آنهم بدون ارائه نقد و نظری مثبت و روشنگرانه و حتی بدون احساس مسئولیت بر این تألیف ارزنده و اثر شپوا یورش آورده‌اند که در اینجا بنده اجازه می‌خواهم که با تواضع تمام و اخلاص فراوان خدمت تمام بختیاری‌های عزیز که از عمق جان دوستان می‌دارم. و دلم در گرو محبت آن عزیزان برآستی پر می‌کشد. عرض نمایم که در کل تاریخ فرهنگ و تمدن بشری هیچ اثر و نوشته و تألیفی بدون عیب و نقص و کم و کاستی برشته تحریر در نیامده است.

چه با توجه باین نکته ظریف که گفته‌اند همه چیز را همگان دانند و همگان هنوز از پشت پدر و رحم مادر بدتیا نیامده‌اند. بنده هم معتقدم که این تألیف و دهها و صدها تألیف دیگر از این نوع که در حال و آینده بوجود خواهد آمد. هیچکدام از عیب و نقص و کم و کاستی مصون نبوده و نخواهند بود. بطور مثال در جائیکه بر لغت‌نامه کبیر استاد علامه فقید علی‌اکبر دهخدا که پیش از چهل و پنج سال در راه تهیه و تدوین آن یعنی بیش از آنچه فردوسی خردمند برای سرودن حماسه ملی ایران رنج برده بود زحمت کشید. از عیب و ایراد مبرا نیست بطوریکه شخص آن بزرگوار پرمایه تا ده هزار ایراد و خطا را در آن می‌پذیرد. و تقاضای عفو دارد.^(۱)

چگونه که از آثار فرهنگ بختیاری تألیف آقای خسروی عزیز چنین انتظاری داشت که

هیچ عیب و نقص و ایراد و خطایی در آن راه نیافته باشد. ولی با اینهمه وظیفه بسیار مهم و بس اساسی تمام بختیاری‌های شریف که بنحوی با قلم و کتاب و تحقیق و مطالعه و شعر و ادب و هنر سر و کار دارند. حتی آن برادران و خواهران عزیزی که ممکن است خود صاحب قلم نباشند ولی اندیشه و خاطره و ضرب‌المثل و چیستان و متلی عبرت‌آموز در سینه دارند. صادقانه در اختیار مؤلف محترم قرار دهند تا این تألیف و اثری که متعلق بفرهنگ ایل بختیاری است. تا آن حد پربار و مثمر و شکوفا شود که آئینه تمام‌نمای راز و رمز عظمت و شرافت ایل جلیل و بزرگ بختیاری شود. این پایه و اساسی است که گذاشته شد. و برای خیلی‌ها صرف‌نظر از مسائل مربوط بتألیف و تحقیق و کم و کاستیها صداقت و دلسوختگی مؤلف بخوبی قابل درک است. اگر هم‌تباران عزیز باین صداقت و دلسوختگی و عشق و ایثار که براستی داغ بختیاری و فرهنگ پویا و متعالی ایران را بر جگر دارد که بهتر است از قول حضرت مولانا درباره‌اش گفته شود.

بی همگان بسر شود بی تو بسر نمیشود
داغ تو دارد این دلم جای دیگر نمیشود.

ارج بگذارند موظف و مسئول هستیم که یاریش دهیم. تقد و نظر مشیت و سازنده در اختیارش بگذاریم تا دیوارهای بعدی که بر این پی بنا می‌شود هرچه محکمتر و صاف و پر جلوه و رونق شکل بگیرد تا در نتیجه فرهنگ و سوابق ایل و اصالت و تجابت آن بصورت قلّه‌ای پر جلال و جبروت و قابل ارائه در جهان امروز با تمدن متعالی و فرهنگ پویا و تکامل یافته‌اش باشد.

بعنوان مثال شعر زیبایی که مؤلف محترم بنام طلسم بزبان و گویش بختیاری سروده است در تأسف از فروپاشی انسجام ایل و ترک افتخارات و شجاعت و مردانگیها و مهمان نوازیها و وداع با قلّه سرفلک کشیده و کوه‌های پر برف بختیاری و نبرد مردان شیرافکن و پلنگ شکار و ستیز و سخت کوشی در آن صخره‌های عظیم و جسیم با طبیعت قهار و خسی. مبین حالتی است از تحیر و تحسر که خاقانی آن شاعر بزرگ ایرانی در قرن پنجم هجری هنگام دیدن خرابه‌های شهرهای تیسفون و ایوان مداین باو دست داده است و منتهی بآن قصیده شیوا، زیبا و دل‌انگیز و در عین حال غمبار و حسرت‌آمیز می‌گردد.

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان ایوان مداین را آئینه عبرت دان

طرفه آنکه همین شعر طلسم مؤلف عزیز با چه حالت شورانگیز و حریت آمیزی ختم می شود (در مجلس شورای بوم تیر ایفروشم) جوان شیراوزن اعصار و قرون را تمدن صنعتی و ماشینیسم کور به سیگار فروشی کشانده است. بگذریم بقول آن ابررند فرهنگ و هنر ایران زمین (نگفتنی است سخن گرچه محرمی).

باصل مطلب پردازیم که معرفی طایفه زنگنه باشد. در بالا اشاره شد که شناخت قومیت و ملیت ایرانی بدون شناخت همه جانبه فرهنگ و حیات سیاسی، اجتماعی و تاریخی ره بجایی نمی برد. و از طرفی چند ایل مجموعه ای از طوایف است که هر کدام سرنوشت تاریخی خاص خود را دارند. پس این کنکاش و پی جویی را باید از این واحدایلی شروع نمائیم. تا شناخت وسیع فرهنگ و سوابق تاریخی ایل برسیم. این بحث را بیشتر از این ادامه نمیدهم. چون بخشی است مفصل که مجالی بیشتر و تألیفی دیگر را می طلبد. در جلد هشتم ص ۱۱۴۳۷ لغت نامه کبیر علامه دهخدا آمده است زنگنه نام طایفه ایست از ایلات کرد ایران و هم چنین تیره هایی از طوایف کیومرسی ایل چهار لنگ بختیاری و توئی و جانکی (رجوع به جغرافیای سیاسی کیهان ص ۶۰ و ۷۶ و ۸۹ مجمل التواریخ گلستانه شود. از اینجا معلوم می شود که زنگنه ایل بزرگی است در کرمانشاه که گستره آن در تمام نقاط ایران حتی شرق و جنوب شرقی گسترده است. که این گسترش و پراکندگی در تاریخ ایران به عنوان سیاست پرشش مرزی جایی ویژه دارد. و بخصوص این سیاست در زمان صفویه و بازاده شاه عباس اول وسعتی تام و تمام داشته است. که پراکندگی بختیارها در اقصی نقاط ایران حتی از افغانستان و پاکستان و هندوستان ناشی از این سیاست است.

علاوه بر این ایل زنگنه که یکی از فرزندان بزرگش بنام شیخ علیخان زنگنه صدر اعظم نامی ایران بقول استاد باستانی پاریزی امیرکبیر عصر صفوی در زمان شاه سلیمان با اقتدار و عدالت و جهان بینی مقام صدارت عظمی را عهده دار بوده است. که بمنظور شناخت این شخصیت بزرگ تاریخی کشورمان و ثبت آن در کتاب فرهنگ بختیاری قسمتی از نوشته استاد باستانی پاریزی را از کتاب نفیس اقتصاد و سیاست عصر صفوی را نقل می نمائیم (شیخ علیخان زنگنه صدراعظم دوران صفوی که از سال ۱۰۷۷ تا ۱۱۰۱ هجری قمری در زمان شاه سلیمان این مقام را عهده دار بوده است. وزیری پرکار بود. این شخص تنها کسی بود که همیشه شخصیت و استقلال خود را در برابر شاه حفظ می کرد. شیخ علیخان شبها در

لباس مبدل در محلات گردش می کرد و از اوضاع مملکت خبردار می شد. و به فقرا و ضعفا و طلاب علوم و ایتم بذل و بخشش می کرد. حمامات نیکو و ریاضات در شهر و عرض راه عیانت عالیات بنا کرده است. این شخص شخصیت خود را در آن محیط فاسد و هرزه دریاری زمان خود حفظ کرد. هرگز با وجود اصرار شاه لب به مشروبات الکلی نمی زد. و می گفت شاه بر جان من حق دارد. اما بر دین من حق ندارد. او طرفدار اصلاح وضع اداری کشور بود و عقیده داشت که سیستم بوروکراسی و کاخذ بازی کار مملکت را خراب خواهد کرد. او نمیخواست یک انقلاب اداری بوجود آورد. شاردن گوید: شیخ علیخان ملایی را چوب زد که عرایض افسران جزء توپخانه را پیچیده و مفلق و آمیخته با تعارفات بیحد و حصر نگاشته بود یاو گفت: صدراعظم کشور خیلی کارهای مهمتر دارد. و وقت آن ندارد. که کار خویش را وقف کشف رمز تحریرات تو بنماید با یک انشای ساده و روشن عرایض مردم را بنویس والا دستور خواهم داد دستهایت را ببرند.

همین شیخ علیخان برای اداره مملکت بیشتر از افراد مورد وثوق و اطمینان خود که علاوه بر فرزندان او اکثرآ از برادران و عموزادگانش بودند استفاده می کرد. و نیروهای رزمی و اداری و سیاسی را بیشتر از افراد ایل زنگنه انتخاب می کرد. از جمله در سال ۱۱۴۵ هجری که قریب چهل سالی از درگذشت شیخ علیخان زنگنه می گذرد. یعنی در زمان سلطنت شاه تهماسب دوم و مقارن با فتوحات نادری در مقام سپهسالاری ایران یکی از نوادگانش بنام حسینعلی خان زنگنه حکمرانی ایالت فارس را عهده دار بوده و نیز بهبهان را بمناسبت تسلط بر منطقه مهم و کوهستانی و استراتژیکی کهگیلویه و بویراحمد. و در همین احوال بود که جنگ های ایران و عثمانی در بغداد بشدت جریان داشت. زمانی که نادر بمنظور جنگ از طریق بهبهان و خوزستان. عازم بغداد بوده است. در بهبهان از شورش عشایر کهگیلویه که بدور یکی از نوادگان دختری شاه سلطان حسین جمع شده بودند با خبر می شود. و دامنه این اغتشاش تا مناطق بختیاری و جانکی سردسیر و گرمسیر نیز رسیده بود. در همین سفر نادر از حسینعلی خان زنگنه که مردی فاضل و ادیب بوده است بطوریکه بر بسیاری از کتب علمی آن زمان شرح و حاشیه نویسی داشته است و نیز مؤسس علمیه بخصوص در منطقه خیرآباد بوده و نیز آثار عمرانی فراوانی از قبیل کاروانسراها و حمام داشته است. ملاقات و حکومت جانکی را و عشایر آنجا را بعلیرضا بیگ زنگنه فرزند

حسینعلی خان زنگنه سپرد.^(۱) و علیرضا بیگ زنگنه در اجرای این حکم نادری با اتفاق شش هزار خانوار زنگنه عازم منطقه جانکی می‌شود و در باغملک رحل اقامت می‌افکند. ناگفته نماند که همین علیرضا بیگ زنگنه خود مردی ادیب و فاضل و مانند تمام نیاکانش بخصوص نیای بزرگش شیخ علیخان زنگنه مردی متدین و کریم و بخشنده بوده است.^(۲)

از این زمانست که حضور ایل زنگنه در منطقه جانکی بختیاری بنحوی مؤثر و مثبت آغاز و با شکل سیاسی و اجتماعی ایل تمام منطقه جانکی را از زیر نفوذ قرار دادند. و آثار قلعه‌های قدیمی و حمام و مسجدی در باغملک متعلق به علیرضا بیگ زنگنه هنوز در باغملک باقی است و مسجد جامع فعلی باغملک بر روی خرابه‌های همان مسجد زمان علیرضا بیگ زنگنه بازسازی شده است.

بنا باظهار و تأکید مرحوم حاج علی قلی خان سردار اسعد مؤلف ارجمند تاریخ بختیاری نام زنگنه مترادف با نام جانکی می‌شود که عیناً نقل می‌شود (میان رامهرمز و بختیاری ملک و ایل جانکی است (زنگنه) که برزخ بختیاری است و سرجمع بختیاری محسوبست چهار پنج هزار خانه‌وار می‌شوند و سعت خاک او از اول معدن قیر است تا آخر مال امیر) (ص ۲۱ تاریخ بختیاری سردار اسعد) از اینزمان بمدت یک قرن قدرت سیاسی طایفه زنگنه با تسلط و مالکیت بر اکثر اراضی جانکی که از معدن قیر شروع می‌شود بنحو مؤثر و چشم‌گیری شکل می‌گیرد. در این برهه است که علیرضا بیگ زنگنه بمنظور برقراری امنیت و حفظ منطقه مورد نفوذ و تسلط خود در جانکی و بختیاری یکی از هموزادگانش را که جدّ آقایان کرد زنگنه‌ها باشد در اراضی سرله جانکی مستقر می‌شوند. و این خاندان معروف تاتیک را که آخر خاک جانکی و اول خاک بهمی از ولایت کوه کهگیلویه است زیر نفوذ و تسلط مالکانه دارند. که در واقع همین خاک سرله که با استفاده از آب فراوان معروف به برم جمال یکی از بهترین اراضی کشاورزی شالیزار در کل منطقه بختیاری و جانکی است. حفظ این اراضی پر خیر و برکت خود دلیلی واضح بر قدرت ایل و نفوذ سیاسی زنگنه‌ها و کرد زنگنه‌ها می‌باشد. ناگفته نماند که خاندان بسیار شریف و متدین که مهرباب کرد زنگنه و فرزند

۱ - رجوع شود بکتاب کهن شعرای خوزستان از انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر خوزستان

۲ - رجوع شود بکتاب جهان بینی. و نیرنگاهی بناریخ خوزستان آقای سیستانی.

برومندش مرحوم فرج‌اله کردزنگنه و برادرانش حاج یداله کردزنگنه و حاج شکراله کردزنگنه که همگی از افراد متنفذ و با شخصیت ایل بودند در راه حفظ این اراضی از چشمداشت و طمع همجواران بر نفوس متحمل زحمات فراوان بودند. ولی با استقامت و قدرت توانستند موقعیت ممتاز ایل و طایفه‌ای خود را حفظ نمایند.

و نیز کردان معروف به کمردراز در حوالی قلعه تل از طوایف مربوط زنگنه‌ها بوده که در آنجا اراضی وسیع و مستعدی را متصرفند. تنها با ظهور محمدتقی خان چهار لنگ است که ابتدا با طرح دوستی و یگانگی با سران طایفه زنگنه موفق می‌شود در قلعه تل بنایی ایجاد نماید. که آثار مخروبه آن هنوز باقی است. گرچه ظهور محمدتقی خان چهار لنگ در قلعه تل مصادف می‌شود با درگذشت مرحوم نظر بیگ که یکی از رؤسای پر قدرت طایفه زنگنه است. ولی محمدتقی خان با تمام قدرت و نفوذی که بهم رساند و کروفری که پیدا نمود هیچگاه موفق نشده بود که مالکیت بر اراضی قلعه تل و اطراف آنرا که در تصرف و اختیار طایفه زنگنه و کردان کمردراز بوده است. نفی نماید. بدلیل اینکه بر اراضی و روستاهای متعلق بخود تسلط مالکانه دارند و اراضی حاصلخیز قلعه تل نیز تا سال‌های متمادی بعد از محمدتقی خان در تصرف مالکانه تیره عباسوند تمبی از طایفه زنگنه که یکی از تیره‌های پر قدرت و صاحب جاه و نفوذ زنگنه‌ها بوده‌اند. باقی مانده است که کشمکش نزاع بین فرزندان بهزاد خون آقا از این تیره عباسوند زنگنه و متصرفین قلعه تل بر سر تصرف این اراضی تا سال ۱۳۳۷ شمسی ادامه داشته. تنها پس از اجرای قانون اصلاحات ارضی بوده است که دست زنگنه‌ها کم و بیش از این اراضی کوتاه شده است.

از نظر سیاسی پس از افول قدرت محمدتقی خان، علیرضاخان چهار لنگ کیانارئی که مادرش دختر آقا بیگ زنگنه (برادر نظر بیگ زنگنه) بوده است. با کمک و فداکاری طایفه زنگنه بخصوص یکی از تیره‌های این طایفه یعنی تیره گلاوند از انتقام و کینه‌جویی سخت محمدتقی خان نجات پیدا می‌کند و بعدها با نفوذی که زنگنه‌ها از هر جهت دارا بوده‌اند و حمایت یدریفی که از علیرضاخان چهار لنگ بعمل آورده‌اند. قدرت او از نظر سیاسی تثبیت گردیده است. روی همین اصلی است که شخص علیرضا خان و بعدها فرزندان و نوادگانش با زنگنه‌ها (جز یکی دو مورد اختلاف) روابط حسنه و قوم و خویشی‌های متعدد داشته‌اند. اوج اقتدار زنگنه‌ها در باغملک در اواخر سلطنت ناصرالدینشاه در فرزندان

مرحوم نظر بیگ با ماسمی اسماعیل بیگ و محمدعلی میرزا و حاجی محمدتقی و ابراهیم بیگ به متصه ظهور می‌رسد. اسماعیل بیگ که در سن نوجوانی در سمت موروثی که ریاست طایفه زنگنه و تیره‌های متعدد آن در باهملک و جانکی باشد می‌رسد. با وجود کمی سن استعداد و قابلیت فوق‌العاده‌ای در برقراری نظم و نسق ایل که بخصوص پس از در گذشت پدر قدرتمندش مرحوم نظر بیگ در طایفه زنگنه پدید آمده بود از خود نشان می‌دهد. که از حمایت محمدتقی خان چهار لنگ نیز برخوردار بوده است. بطوریکه بعدها قدرتی نظیر قدرت محمدتقی خان چهار لنگ بدست می‌آورد.

پس از اسماعیل بیگ ریاست و قدرت ایلی به محمدعلی میرزا برادرش می‌رسد. نام محمدعلی میرزا در این یکی از فرزندان نظریگ سرگذشت جالبی دارد. بدین‌قرار که زمانی که محمدعلی میرزا دولتشاه فرزند ارشد فتح‌علیشاه قاجاریه که مردی فاضل و ادیب و از شاهزادگان بسیار خوشنام و برازنده قاجار است. حکومت غرب کشور و از جمله خوزستان را عهده‌دار بوده است. چند روزی در باغ‌ملک مهمان نظر بیگ بوده است. که این مهمانی مقارن می‌شود با تولد (محمدعلی میرزا) یا امر شخص شاهزاده این نام را بر او می‌گذارند. که الحق حسن نیت شاهزاده در بخشیدن نام بلندش باین طفل در تصادفات نیک و خوش یمن روزگار بوده است.

زیرا بعدها همین محمدعلی میرزا حسن سلوک و مردم نوازی و قدرت همراه با عدالت را در اداره کردن طایفه زنگنه در نهایت صلابت و بزرگواری باوج کمال می‌رساند. بطوری که در تمام منطقه حرف اول را می‌زند و حسن شهرتش در عدالت و مردم دوستی موجب می‌شود که خیلی از طوایف اطراف و همجواران در امور سیاسی ایل با رضایت خاطر از او تبعیت نمایند. معروف است که زمانی علی همت خان چهار لنگ یکی از برادران علیرضا خان سرحدات و دشمنی بر علیه برادر قدرتمندش علیرضا خان بلند می‌کند. که کار به جنگ و جدال می‌انجامد. علی همت خان که در نزدیکی امامزاده سلطان ابراهیم بر روی رودخانه کارون از طرف سواران علیرضا خان محاصره شده بود پیشنهاد تسلیم می‌دهد. ولی برای این تسلیم بخت و قول و امان می‌خواهد که با وجود سران و رؤسای اکثر طوایف چهار لنگ و هفت لنگ و جانکی و بهمنی که همگی حاضر بودند باو بخت و قول و امان بدهند فقط با بخت و امان محمدعلی میرزا زنگنه حاضر به تسلیم می‌شود. که در این باره شعری گفته‌اند،

(هو اینوم سرکلک دلم زنه دک - مهدعلی بمو بده بخت نظر بیگ) که فارسی آن می شود (دارم سر کلک در حال ترس و لرز هستم - محمدعلی میرزا باید بخت پدرش نظر بیگ را به من بدهد) بخت تعهد مردانه‌ای بود که به افراد توبه کننده و شکست خورده می دادند و در بختیاری همواره به این قول مردانه پایند بوده‌انده از این بالاتر و گویاتر در مورد شخصیت محمدعلی میرزا زنگنه اشاره‌ای است که حاج عبدالغفار نجم‌الملک آن شخصیت فرهنگی و با تقوی عهد قاجار در کتاب معروف سفرنامه‌اش به خوزستان در سال ۱۲۹۹ قمری بشرح زیر اشاره دارد (باغملک ملک محمدعلی میرزا است. محمدعلی میرزا شخصیت کدخدا منشی است که بر شارع قرار گرفته صادر و وارد را متحمل می شود. با خونسردی و فراخ حوصلگی باغملک ملک بسیار مستعد و حاصلخیزی است. برای کشاورزی این ملک که بوسیله ۵ رشته قنات و آبراه از رودخانه زرد مشروب می شود اگر کشاورزی درستی در آن انجام شود ثمرات نیکو و خیر و برکت فراوان خواهد داشت. افسوس که این ملک بسیار مستعد رعیت ندارد. (فعلاً محمدعلی میرزا چند نفر بهمی را برای کشاورزی بکار گرفته است. که اینان هم از علم فلاحیت کلاً بی بهره‌اند).

از مرحوم حاج خسروخان سردار ظفر نبر بکرات نقل شده است. که بارها گفته بود در جنوب خانواده‌ای باصالت و تجابت و ریشه‌داری خانواده محمدعلی میرزا زنگنه وجود ندارد و نیز بارها فرموده بود که بزرگترین افتخار من دوستی و محبت با خانواده محمدعلی میرزا است و زمانی هم با فروتنی تمام و در عین حال با بزرگواری اذعان داشت که شخصیت همه جانبه محمدعلی میرزا بمراتب از شخص من برتر بوده است (خدایش رحمت کناد) در سفر حج که باتفاق عمویش مرحوم حاج امامقلی خان (بعدها حاجی ایلخانی) برای تشریف و زیارت مکه معظمه رهسپار بوده‌اند. برادر کوچکتر محمدعلی میرزا بنام محمدتقی میرزا به همراه ایشان باین فریضه مهم مذهبی نایل آمده است. این حاجی محمدتقی میرزا برادر صلبی و بطنی محمدعلی میرزا که مادرشان بنام بی بی مریم دختر ملا بیژن آل خورشیدی بوده است. (این آل خورشیدی‌ها که باین ترتیب با طایفه زنگنه قرابت سببی داشته‌اند از طوایف کهن جانکی هستند. که سالها قبل از زنگنه‌ها در این خاک مکن داشته‌اند.) این طایفه قدیمی دارای مردان و زنان بسیار خوب و لایق بوده‌اند. همیشه با طایفه زنگنه همدل و هم‌رای بودند در جوانی محمدعلی میرزا در اثر توطئه‌ای بدام دشمنان طایفه‌ای می افتد که

شجاعت و غیرتمندی یکی از دوستان آل خورشیدیش بطرز معجزه آسایی او را از مهلکه نجات می دهد. این حاجی محمدتقی نمونه ای است ارزنده از صداقت و سُمبل برادری زیرا در توطئه ای که در روستای منگتان بوسیله جمعی که طاقت عدالت و شرافت و درک معنویت والای محمدعلی میرزا و طوایف زنگنه را نداشته اند. چیده می شود. برای قتل محمدعلی میرزا همین حاج محمدتقی با قراست و هوشیاری تمام از جریان مطلع می شود و در آن جلسه ای که قرار بود محمدعلی میرزا هم بعنوان مهمانی در آن شرکت داشته باشد. با اصرار تمام مانع از رفتن محمدعلی میرزا در آن دامگه شوم توطئه می شود و خود بجای محمدعلی میرزا در آن جلسه مهمانی حضور میابد که متأسفانه ناجوانمردانه به قتل می رسد. البته بعداً با پامردی اولاد محمدعلی میرزا و پسر بزرگ مرحوم حاجی محمدتقی بنام امیرزاده بیگ که سری بسیار ترمس و پر شور داشت و شخص بسیار شجاع و جسور و بی مهابا بوده است. انتقام خون نایحق ریخته حاجی محمدتقی از عاملان و قاتلان سختی گرفته می شود.

ریاست و قدرت و انضباط ایل زنگنه های چهار لنگ بعدها نیز بوسیله فرزندان بسیار برجسته و لایق محمدعلی میرزا براساس شخصیت اله کرم بیگ و حسین بیگ و ابوالحسن بیگ و عموزاده شان امیرزاده بیگ موصوف باقی و برقرار می ماند.

تا در زمان مشروطیت و دوران استبداد صغیر محمدعلی شاه و فتح تهران بوسیله نیروهای بختیاری به سرکردگی صمصام السلطنه و ضرخام السلطنه و هدایت و ارشاد فرزند نامی و آزادیخواه و بسیار مین دوست و صبور و باکیاست بختیاری یعنی مرحوم حاج علی قلی خان سردار اسعد (که علامه فقیه و فاضل گرانقدر تاریخ علم و ادب ایران میرزا محمدخان قزوینی در سال سوم مجله فرزین تاریخی یادگار بمدیریت استاد عباس اقبال آشتیانی شرحی بسیار جذاب و شرحی دلنشین از حلم و سیاست و متانت و صداقت و شخصیت والایش را به تصویر کشانده است. و او را با اجله رجال علم و سیاست تاریخ دیرپای و طنمان مقایسه می کند.)

و نیز نیروهای شمال کشور بسرکردگی سپهدار اعظم محمد ولیخان تنکابنی فراهم می شود. مرحوم ابوالحسن بیگ زنگنه و عموزاده اش کلعلی بیگ امیری زنگنه فرزند ارشد مرحوم امیرزاده بیگ باتفاق قریب یکصد نفر سوار از طایفه زنگنه در فتح تهران شرکت فعال

داشته‌اند. و بعد از فتح تهران تا مدّت سه سال در تمام وقایع و حوادث بعد از فتح تهران و لشکر کشی‌های شاهزادگان قاجاری و عوامل وابسته بآنها که باشاره و کمک هیاست روس و نیز انگلیسی‌ها از شمال و غرب کشور برای براندازی مشروطیت و استقرار مجدد سلطنت مستبدانه محمد علی‌شان قاجار صورت می‌گرفت. زنگنه‌های موصوف شرکت مؤثر داشته و فداکاری فراوان نموده‌اند از جمله در جنگی که در غرب کشور منجر بکشته شدن پیرم خان شده بود اگر استقامت سران بختیارها و سواران و رزمندگان بختیاری و همین سواران زنگنه ابوالحسن بیگ زنگنه نبود تاریخ درخشان بیروزی‌های مشروطه خواهان ممکن بود بطرز دیگری رقم خورد. یکی از سوارانیکه همیشه همراه ابوالحسن بیگ زنگنه بوده است. بنام سلطانمحمد زنگنه که حافظه بسیار غریبی داشت تمام دقایع مشروطیت را بدرستی در سینه داشت که در کمال صداقت و راستی در گفتار بیان می‌کرد. (افسوس که خاطرات اوزنده‌اش نانوشته بدست فراموشی سپرده شده است.) نکته ظریف و بسیار جالب اینکه مرحوم ابوالحسن بیگ زنگنه (یعنی این سرباز کم توقع و صاف و صادق انقلاب مشروطیت). و سواران همراهش پس از مدّت سه سال دوری از خانواده و ایل و تبارش موقعی که با اجازه مرحوم سردار اسعد از تهران قصد مراجعت بباغملک را داشتند. با حضور عده زیادی از بختیارها در حرم مطهر حضرت شاهزاده عبدالعظیم حسنی در شهر ری آزمان که برای زیارت و خداحافظی مشرف شده بودند. سوگندی یاد نمود باین مضمون که من در عرض اینمدّت سه سال که در تهران بودم و در تمام این ازدوگشی‌های موفق شرکت داشتم. نه بدیناری پول و نه به کمترین شیئی و کالایی از غنایم جنگی دست نیالوده‌ام. و نیز در عرض اینمدت طولانی از ارم بحرا می‌گشوده نشد، که این ماجرا بگوش مرحوم سردار اسعد می‌رسد و معظم له اصبی را بنام اسب تاج که از امیان بسیار زیبا و پرآوازه و نجیب و اصیل علاءالدوله حاکم تهران بوده است برای ایشان به پیشکش می‌فرستد. همراه با تقدیر نامه‌ای و نیز مرحوم سلطانمحمد زنگنه با آن حافظه غریبی که داشت نقل می‌کرد. بارها از زبان سردار اسعد شنیده است. که سلطنت و قدرت حکومتی برای بختیارها ممکن بود! اگر تمام برادر و برادرزادگان و عموزادگانش از همت و نظر بلندی و سخاوت و چشم و دل سیزی نسبت بمال و حُطام دنیوی همانند حاج خسرو خان سردار ظفر بوده‌اند. و تیز سواران و نزدیکانش به پرهیزکاری و تقوی و پاکدامنی ابوالحسن بیگ زنگنه. (خداوند تبارک و تعالی

روح همه رهروان راستی و شرافت و تقوی را قرین رحمت و اسعه خود گردانند.) در مورد اصالت و حفظ روحیه وحدت و انسجام ایلی زنگنه‌ها مطلب دیگری بیاورم و ختم مقال کنم. در اوایل قدرت رضاخان با آن سیاست خاصی که براساس دامن‌زدن یا اختلافات دیرین و تفرقه بین ایلات و عشایر از طرف نظامیان وابسته بر رضاخان اعمال می‌شد. در بختیاری هم جریانی شکل گرفت بنام (مجزایی) که هدف آن بود که بین طوایف هفت لنگ و چهارلنگ بختیاری و نیز محال و بلوک وابسته به بختیاری با توسل به کینه و شعارهای کهن فراموش شده وحدت و انسجام ایلی بختیاری و حکومت یکپارچه و متحد آن از هم پاشیده شود. و هر کدام از طوایف بختیاری و مناطق جانکی سردسیر و گرمسیر با غوای نظامیان پهلوی بظاهر سیاست و استقلال خاص خود را داشته باشند.

و هر کدام براه خود بروند که خیلی از خوانین چهارلنگ و سران طوایف مختلف جانکی معتقد باین امر شده بودند. و در راه جدایی و باصطلاح مجزایی طوایف چهارلنگ و جانکی از حکومت بختیاری بایلخانی‌گری خان‌های هفت لنگ تلاش و کوشش فوق‌العاده‌ای داشتند. تنها بزرگان و سران طایفه زنگنه علی‌الخصوص خانواده مرحوم محمدعلی میرزا زنگنه باین سیاست که بوی تفرقه و تفاق از آن استشمام می‌شد، اعتقادی نداشتند. و آنرا توطئه‌ای شوم از طرف عوامل دولتی و نظامیان رضاخانی و بالاتر از آن مدیران انگلیسی شرکت نفت می‌دانستند. در این رابطه در سال ۱۳۰۳ش موقعی که مرحوم امیر مجاهد (یوسف‌خان) در مخالفت با اهداف رضاخانی باتفاق عده‌ای از رجال مخالف رضاخان در خوزستان کمیته‌ای را تشکیل دادند بنام کمیته سعادت و ایشان می‌خواست از طریق راه‌های جانکی بطرف رامهرمز عزیمت نماید.

چهارلنگان کیان‌ارثی قلعه‌تل و عالیوندها بهمراهی اکثر طوایف جانکی در محل بارانگرد راه را بر تیروهای امیر مجاهد و حاج شهاب‌السلطنه می‌بندند. که نزاعی سخت در می‌گیرد که چند نفر از طرفین تیر می‌خورند و یا احیاناً کشته‌هایی هم داشته‌اند.

و این در حالی بود که اکثر بزرگان طایفه زنگنه از جمله مرحومان آقا حسین بیگ و آقا ابوالحسن بیگ و آقا عبدالله فرزند اله‌کرم بیگ در قلعه تل در حبس بودند. ولی سرانجام مرحوم امیر مجاهد، با کمک زنگنه‌ها بخصوص فداکاری و رشادت یکی از سران شجاع و متهور و رشید و شیروازن طایفه زنگنه بنام آقا عبدالسید بیگ زنگنه فرزند ارشد اله‌کرم بیگ

فرزند محمدعلی میرزا مظفرانه وارد قلعه تل می‌شود و سران زنگنه از حبس آزاد می‌شوند. بعدها در محاکمه‌ای که بوسیله نیروهای دولتی در رامهرمز و بهبهان ترتیب داده شده بود، حسین بیک زنگنه که مردی قاضی و ادیب و تاریخ‌دان و بسیار سلحشور بود، براین سیاست و راه و روش نفاق افکنانه سختی تاخه و حقانیت خود و طایفه زنگنه را در اتخاذ سیاست وحدت و انسجام ایلی بختیاری و برادری بین هفت‌لنگ و چهارلنگ را باثبات می‌رساند. ولی متأسفانه بعدها در زمان اوج قدرت رضاشاهی بخاطر همین راه و روش و پافشاری زنگنه‌ها بر اتحاد ایلی زنگنه مورد بی‌مهری نیروهای دولتی قرار گرفته‌اند که نتیجه‌اش آن شده که دولتمردان رضاشاهی با یک سیاست مزبورانه و استفاده از عوامل نامطلوب و آدمیانی که در همیشه تاریخ آلت فعل بلا اراده صاحبان قدرت بوده‌اند، سران طایفه زنگنه را بشدت تحت فشار قرار داده و املاکشان را بزور و تزویر از دستشان خارج ساخته‌اند. و حتی می‌خواستند که باغملک را از مرکزیت سیاسی و اداری جانکی بیندازند. که بخواست خداوند بزرگ بعد از وقایع شهریورماه ۱۳۲۰ و افول قدرت خفقان آور رضاشاهی یکی دیگر از فرزندان خلف طایفه زنگنه بنام حاج شکراله اقایورزنگنه فرزند مرحوم ابوالحسن بیک زنگنه با سیاست و تدبیر و کاردانی وارد صحنه می‌شود. و با فعالیت و کوشش خستگی‌ناپذیر، و پشتیبانی بیدریغ تمام سران تیره‌های زنگنه موفق به ترمیم صدماتی که در دوران رضاشاهی بر انجام و شخصیت ایلی طایفه زنگنه وارد شده بود جبران کند و مرکزیت اداری و سیاسی و فرهنگی را در باغملک تثبیت نماید.

انسانیت، دینداری، مردم‌دوستی و مهمان‌نوازی مرحوم حاج شکراله اقایور زنگنه با سفرهای بسیار گسترده که زیانزد خاص و عام بوده است. و محبت‌های فراوانی که صادقانه تبار همگان می‌کرد موجب شد که توجه روز افزون طایفه و تیره‌های مختلف زنگنه و حتی همجواران را بیش از پیش به باغملک جلب نماید. و نیز همکاری و حمایت صمیمی و صادقانه دیگر سران و بزرگان زنگنه که عمو و عموزادگانش باشند. از جمله مرحوم حاج محمدحسین بیک زنگنه که شخصی فصیح و سخت‌دان و نکته‌سنج و غیرتمند، نترس و پرشور بوده است. و مرحوم زنگنه آقا مرتضی زنگنه (حقیقت) که الگویی از صفا و صداقت با تعصب و حمیت و فامیل‌دوستی و صله‌رحم بوده است. و آقا جواد امیری زنگنه که خوشبختانه در قید حیاتند مردی باسواد با انشائی رسا و خطی بسیار خوش این همه موجب

شد. که با امتداد و نفوذ معنوی و قلبی مرحوم حاج شکراله آقاپور زنگنه باز طایفه زنگنه رونق و شکوه و شخصیت مستقل ایلی خود را از هر نظر باز یابد و در باغملک با ایجاد مدارس و درمانگاه و سایر تأسیسات عمرانی و اداری قدم در جاده پیشرفت و ترقی بگذارد و آماده جذب فرهنگ و تمدن جدید گردد. و از هر جهت زمینه‌ای فراهم شود تا در نظام جمهوری اسلامی باغملک دارای آن استعداد و قابلیت باشد که به شهرستان تبدیل شود و یکی از آرزوهای دیرین مردم که مرحوم حاج شکراله آقاپور زنگنه از سال ۱۳۴۳ طی مقاله‌ای مفصل در روزنامه کیهان بدنیال آن بوده است. با توجهات مقامات محترم جمهوری اسلامی بر آورده شود. بطوری که باغملک با توسعه فراوان ادارات و سازمان‌های عام‌المنفعه دولتی و مراکز بهداشتی و درمانی و شهرداری و مدیریت سیاسی و اداری بسیار خوب یکی از شهرستان‌های خوش آب و هوای خوزستان است که به‌خصوص در قطب کشاورزی آن فعالیت چشم‌گیر محسوس است. تیره‌های مختلف طایفه زنگنه که به اقتضای مسکن اولیه‌شان در کرمانشاهان و همجواری با لرستان اکثراً با پسوند (وتد) ختم می‌شوند. عبارتند از تیره هزاروند که مهمترین تیره زنگنه است و سران زنگنه از این تیره‌اند و محل سکونتشان باغملک می‌باشد.

عباسوند که خود در باغملک بدو شاخه تقسیم می‌شوند عباسوندهای تمبی فرزندان و اولاد و احفاد بهزادخون آقا که مردی با جاه و جلال و از هر نظر شایسته و در جوانگی و بختیاری مطرح‌اند که با اکثر بزرگان طوایف جانکی و هفت لنگ و چهارلنگ قرابت سببی دارند. و مردان و زنان بسیار برجسته داشته‌اند از جمله فتحعلی آقا، علی‌نظر آقا، نجف آقا، حیات آقا و حاجی آقا و مهرعلی آقا و محمدعلی آقا: شاخه عباسوند شنگ که آنان نیز مردان و زنانی برجسته داشته‌اند و مادر ابوالحسن بیگ زنگنه از این تیره است. تا آنجائیکه من بخاطر دارم شخصیت‌های معروفی داشته‌اند. بنام زکی آقا که مردی با وجود و متکی به نفس بوده است. و در این اواخر مردان بسیار خوبی همانند مرحوم عزیزخون آقا و هادی آقا: کیخا آقا و لطفاله آقا و مرادخون آقا و غشی آقا داشته‌اند. تیره گراوند. کسانی که مردان متین و نجیب بسیار داشته‌اند و فوق‌العاده مورد علاقه و محبت پدرم بوده‌اند. از قبیل اولاد نوروز آقا و محمدجعفر آقا و حبیباله آقا و انگنا آقا و عبدالحسین آقا بهرامی و فرج‌اله اسدی تیره سلمانوند ساکن رلی: که فرزندان علی‌قلی آقا و عبدالعلی آقا باشند.

مردمی زحمتکش، قانع و در حد خود متمکن‌اند تیره لردپادراز در لرون مسکنی دارند مردمانی بسیار زرنگ، فعال، غیرتمند وفادار و صمیمی‌اند که در بین آنان غلام‌حسین آقا و برادرش عبدالحسین آقا فرزندان علی‌حسین آقا افراد برجسته‌ای بوده‌اند که با پدرم و خانواده ما روابط بسیار صمیمی و در اوج وفاداری و صداقت و شرافت داشته‌اند فرزندان بسیار خوب مرحوم غلام‌حسین آقا عبارتند از جواد آقا، غلام آقا و حاج داراب و مهربان آقا (که کارمند شرکت نفت است در اهواز) و کمال آقا و نیز از این تیره مرحوم کربلایی حاجت شخصی زنده‌دل، فعال و شریف و خوش مشرب بوده است.

تیره تدوی: که در منجیق و اصطبل و دره مورد مسکن دارند معاریف این تیره در منجیق عبارتند از مرحومان خداداد آقا مدوی و چراغ آقا و حبیب‌اله آقا که خوشبختانه در قید حیاتند. و در اصطبل و دره مورد که هم‌اکنون یکصد و بیست سال عمر دارند و لطف‌اله آقا و جولان آقا پسر قنبر آقا و مرحوم کربلایی خدایار.

تیره شرفند: که از تیره‌های بسیار معروف زنگنه‌اند. و املاک فراوانی تا حدود کلنگه و سرتل و خاک ممین در اختیار داشته‌اند معاریف این تیره عبارتند از خانواده چراغ آقا و نگهدار آقا که اینان مردانی بسیار شایسته بوده‌اند و از بزرگان فعلی آنان مرحوم شیرعلی آقا حمزه‌پور و فرزندش مرادخون آقا که پدر و پسر مردانی بسیار صادق و صمیمی و مهربان بوده‌اند. و نیز مرحوم نصراله آقا، و از آنان که فعلاً خوشبختانه در حیاتند یداله آقا نظری و فرج‌اله حمزه‌پور فرزند مرحوم شیرعلی آقا و عباسقلی حمزه‌پور فرزند صحنعلی آقا افراد خوب و شایسته‌ای هستند. تیره درویش که در جوار امامزاده قاسم‌بن‌علی مسکن دارند عموماً افراد بسیار مهربان و نسبت به بزرگان طایفه زنگنه وفادار و صمیمی و غیرتمند بوده و هستند از بزرگان در گذشته آنان مرحومان درویش کلبعلی، درویش مصطفی و درویش علی محمد و درویش جعفر و درویش بارون و درویش نامدار و درویش شاه‌ولی از افراد فعلی آنان درویش لطفعلی لطفی زنگنه و برادرش درویش محمدشفیع افرادی با وفا، صمیمی و مهربانند.

تیره بیرون: که عده‌ای از آنان در قلعه‌تل و عده‌ای در روستای کلتدر مسکنی دارند با زنگنه‌ها ارتباط نزدیک دیرینه دارند بزرگان آنها عبارتند از کاید عبدال و کاید عباسقلی و فرزندش ابراهیم جعفرزاده و مرحوم مظفر قاسمی افراد شایسته‌ای بوده‌اند. تیره میل‌اسی که آنان نیز از قدیم با زنگنه‌ها ارتباط دارند. فعلاً اکثراً ساکن باغملک هستند مردمانی خداترمن

کاج را بهتر بشناسیم

روستای کاج تابع شهرستان اردل استان چهارمحال بختیاری را از نظر موقعیت طبیعی، آب و هوایی، اقلیمی، قومی و قبیله‌ای و مردم شناسی با امکانات موجود معرفی می‌توانیم. این روستا از طرف شمال به کوه سالداران و منطقه رستمی، جنوب آن به روستای بهشت‌آباد و منطقه اردل، شرق آن به تنگ درکش و رکش و از جهت مغرب به رودخانه، کوه اسپبانه، تنگ بیابان دره و منطقه دیناران در یک انحنای فرورفتگی در دامنه کوه سالداران قرار گرفته است.

نام روستا و منطقه به علت آن که در گذشته‌های خیلی دور دارای درختان تنومند کاج در مسیر رودخانه و اطراف بصورت خودرو بود به همین نام معروف شد که متأسفانه بر اثر سیلاب‌های مخرب اثری از آن همه درخت کاج نیست اما به دلیل مستعد بودن خاک و شرایط آب و هوایی درختان کاجی در منازل و اطراف زینت بخش روستا می‌باشد.

آب و هوا: این روستا دارای آب و هوای معتدل منطقه پشتکوه بختیاری می‌باشد و چون در ارتفاع پائین‌تر کوه سالداران در کنار رودخانه قرار گرفته در تابستان نسبت به دشتک و اردل کمی گرم‌تر و در زمستان هم به همین نسبت برای زندگی شرایط بهتری دارد. **شغل:** اکثریت اهالی به مشاغل کشاورزی، دامداری، تجارت، کامیونداری و تعدادی در ادارات دولتی و عده‌ای به کارهای کارگری در کشور کویت از این طریق گذران زندگی می‌کنند و روی هم رفته از جهت اقتصادی و توان مالی نسبتاً خودکفا هستند.

امکانات رفاهی: در گذشته‌های دور و در زمان حکومت‌های پیشین، این روستا همانند سایر مناطق دیگر پشتکوه بختیاری فاقد امکانات بود و مردم در یک شرایط سختی زندگی می‌کردند که به دلیل عدم امکانات تعداد زیادی از اهالی به نقاط دیگر مهاجرت کردند اما بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، این روستا همانند و همگام با سایر نقاط ایران دوران سازندگی خود را با تلاش خستگی ناپذیر مسئولین آغاز نموده و می‌رود تا چهره فقر و محرومیت را از خود به زداید و آبادانی و رفاه را در آغوش خویش نظاره کند و به حضور

خود در نقشه جغرافیائی افتخار نماید.

روستا دارای دو مسیر جاده ارتباطی با مرکز استان می باشد که یکی به شهرستان اردل و جاده سراسری خوزستان به اصفهان یعنی همان جاده معروف ایذه به شهرکرد و دیگری جاده معروف شهرکرد به مسجد سلیمان از طریق تنگ درکش ورکش با احداث تونل و بر اصول مهندسی و آسفالت می باشد و با بازگشائی جاده اخیر مناطق پشتکوه بختیاری خصوصاً این روستا از حالت بن بست خارج و به سایر روستاها، شهرها و مرکز استان ارتباط یافت و فاصله کمتر گردیده لازم به توضیح است که این جاده از مسیر بازفت به مسجد سلیمان منتهی می شود.

آب، برق، تلفن خودکار، مرکز بهداشتی و درمانی مجهز، خانه بهداشت، فروشگاه تعاونی مدارس ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان، حمام، شعبه بانک و دیگر امکانات رفاهی را شامل می گردد.

روستا دارای دو مسجد بزرگ می باشد که اهالی در برگزاری مناسبت های مذهبی همچون عاشورای حسینی و اقامه نمازهای یومیه و سایر برنامه های دینی در مساجد حضور می یابند.

آثار تاریخی و امامزاده ها

پیر حاجت: در مسیر جاده قدیمی مالرو کاج به دیناران در کنار رودخانه کاج در میان باغی با درختان گردو و چشمه آبی که از دل زمین می جوشد قرار دارد که بصورت ساختمان کوچک دیده می شود و اهالی به آن پیر حاجت گویند و گفته شده معجزاتی هم از این امامزاده دیده اند اما متأسفانه از اینکه مشوب به کدامیک از امامان معصوم (ع) باشد اطلاعات مؤثقی ندارند و سنگی نسبتاً بزرگ در آن محل وجود دارد که معروف به سنگ رستم است.

پیر بلوطک: در دامنه کوه سالداران چند درخت تنومند بلوط به چشم می خورد و چند تخته سنگ بزرگ بدون ملات روی هم گذاشته شده است که بنا به اعتقادات و باورهای

دینی از قطع این درختان امتناع می‌ورزند و این محل را جای توقف یکی از امامان معصوم می‌دانند.

مادر سلیمان: در ابتدای ورودی کاج از مسیر جاده اردل ساختمانی نسبتاً تزئین شده وجود دارد و باور مردم آن است که مادر سلیمان دارای شجره‌نامه می‌باشد و خادمانی هم در محل به امورات ساختمانی می‌پردازند و نذورات را جمع‌آوری می‌کنند.

پیر شاه ولی: در محل معروف به چم کاج استخر آبی وجود دارد و در کنار آن اتاقکی کوچک بنا شده که می‌گویند در یکی از سال‌های پیش که ملخ زراعت کشاورزان را از بین برد به خراب فردی می‌آید و به ساختمان آن همت می‌گمارد.

پل سنگی: در مسیر جاده قدیمی کاج به سر چاه روگر پل تاریخی وجود دارد که در دو طرف پل دو تخته سنگ خیلی بزرگ دیده می‌شود که با کنده‌کاری در روی سنگها به اندازه ۲-۳ نفر مسلح که بتوانند در آن قرار گیرند جاسازی شده و نوشته‌هایی هم در روی سنگها وجود دارد اما متأسفانه قابل تشخیص و خواندن نمی‌باشند که احتمالاً در دوران گذشته برای محافظان پل در نظر گرفته شدند. البته سنگی مشابه همین سنگها در بین راه روستای ده کهنه و مالویران سوسن ایذه مشاهده گردید و در آنجا می‌گفتند در قدیم زمان اقوام گبر افراد سالخورده‌ای که نمی‌توانستند بیلاق و قشلاق کنند را آب و آذوقه در اختیارش قرار می‌دادند تا اینکه عشایر برمی‌گردند صحت و مسم این موضوع به روشنی اثبات نیست. قطعی است که این سنگ‌گیرها محل گذاردن اجساد مردگان زردشتی بوده است.

امام‌زاده شاه رویند: این امام‌زاده در صحرای مالسیدی هلایبجان ایذه واقع است و تعدادی خانوار با نام سادات شاه رویند در محل امام‌زاده سکونت دارند و تعدادی خانوار که خود را متسبب به امام‌زاده رویند می‌دانند و با همین مشخصات که هم شناسا هستند در منطقه کاج سکونت دارند که احتمالاً در گذشته بیلاق و قشلاق داشتند و بعداً بهر دلیل در این روستا ساکن شده‌اند و نقل شده که یکی از سادات رویند در کاج آب معمولی در چراغ فانوس می‌ریخت و بجای نفت مصرف می‌کرد و سیدی در مالسیدی می‌گوید هنگامی که رودخانه، هلایبجان طغیان کرده بود و فرزندان امام‌زاده، رویند که نزد ملای مکتب رفته بودند با اشاره دست مبارکش برای چند لحظه رودخانه خشک شد و فرزندان آقا بسلامت عبور کردند. ولی این افسانه‌ها را فقط بخاطر احترام به باورهای مردم می‌آوریم.

طبق نوشته‌ها و بررسی‌های کتب تاریخی و جغرافیایی حداقل اینکه منطقه کاج در حدود ۳۰۰، ۲۰۰ سال قبل دارای علائم و نشانه‌هایی است که به همین نام شهرت داشته و حتی بعضی از جهانگردان خارجی از این دیار بازدید نموده‌اند.

قسمت مهمی از پشتکوه بختیاری شامل روستاهای جهمان، سربک، بهشت، آباد کاج، رستم آباد، قلعه رشید، قلعه درویش، زرمیتان، عالیکوه دشتک امامزاده البرز و قسمت‌هایی از ناغان و شهر اردل و سایر مناطق اطراف متصل به منطقه چغاخور و سولگان در فصل تابستان محل استقرار عشایر دورکی خصوصاً طوائف مختلف زراسوند بودند و گرمسیرات آنها مناطق عشایری شهرستان‌های مسجد سلیمان، ایذه و شوشتر می‌باشد که همه ساله بر سنت کوچ ادامه زندگی می‌دادند.

با تحولات زمانی چند خانواده فامیل از طایفه هیهاوند در محلی بنام ده بالا در دامنه کوه سالداران از سلسله جبال زاگرس ساکن شده‌اند که بعد از مدتی به دلیل شرایط نامساعد زندگی مجبور شده‌اند به پاتین ترکوه یعنی محل و منطقه کاج فعلی در کنار رودخانه نقل مکان نمایند. این طایفه با احترام به سایر طوائف که مدنظر دارد سعی نموده همبستگی ایلی خود را با طایفه زراسوند حفظ نماید.

با توجه به اینکه اکثریت ساکنین کاج از طایفه هیهاوند هستند اما تعدادی خانوار از طوائف محترم خدیری و اسیوند در گذشته‌های دور در محل ساکن شده‌اند که به دلیل ارتباط و همبستگی فامیلی چندان تفاوت و اختلافی بین خود قائل نمی‌باشند و همواره در وحدت زراسوند و کاجی بودن با هم زندگی می‌کنند و تنها برحسب تقسیم‌بندی‌های قبیله‌ای این موضوع منعکس گردید.

برابر گفته‌های بزرگان فامیل طایفه هیهاوند ساکن کاج و طبق مستندات نوشته‌های خاطرات سردار ظفر بختیاری نقل شده است که در یکی از سالها وقتی عشایر بختیاری در فصل پائیز به گرمسیرات کوچ می‌کنند و تنها تعداد کمی خانوار در روستاهای بیلاقی مانده بودند در این موقعیت ایل قشقایی که در گذشته بر اثر اختلاف و درگیری با ایل بختیاری عداوت داشتند از فرصت سوءاستفاده کرده و با قشون زیاد مناطق سردسیری بختیاری خصوصاً منطقه پشتکوه را مورد حمله بی‌رحمانه خود قرار می‌دادند گروهی از میر جاده چغاخور، ناغان و اردل و عده‌ای دیگر از راه تنگ درکش ورکش روستاهای موجود از آن

جمله روستای کاج را مورد قتل و غارت قرار می دادند یک زن کاجی برای حفظ ناموس خویش در پناهگاهی در کمرکش کوه که معمولاً بختیاری‌ها به چنین محل‌هایی نز (دژ) می‌گویند پناه می‌جوید و پس از اینکه محل توسط مهاجمان قشقای شناسایی می‌شود او را از بالا و پائین مورد محاصره شدید قرار می‌دهند اما نتوانستند به او دسترسی پیدا کنند سرانجام آن زن خودش را از کوه بطرف پائین پرتاب و به دیار باقی شتافت که این خرد نمونه‌ای از شجاعت شیرزنان بختیاری است.

لازم به ذکر است که مهاجمان قشقای معروف به ترک بلوردی بودند با قتل و غارت روستای کاج عده‌ای از این طایفه بصورت متفرق به مناطق ارمند، و اطراف ایذه و منطقه گل‌گیر و لالی مسجدسلیمان و کوچ کرده‌اند و در سال‌های بعد با تحولات جدید تعدادی از آنها برگشته و عده‌ای هم با توجه به مناسبت‌های خویشاوندی در میان طوائف دیگر بصورت عشایری ییلاق و قشلاق می‌کردند و ساکن نشده‌اند.

اما تعدادی از همین عده به دلیل هراس از آن قتل و غارت و بعضاً مناسبت‌های خویشاوندی با طوائف دیناران بصورت عشایر کوچرو گذران زندگی می‌کردند و به مرور زمان و با توجه به تحولات بعدی و مشکلات عشایری ناگزیر شده‌اند که در گرمسیرات ساکن شوند این خانوارها تمادای از تیره نظری تش اسماهیل پور و نظری در منطقه حلاچجان و تعدادی دیگر از تش مظفری با فامیل رضایی در منطقه سوسن و تعدادی از تیره رئیسی در منطقه گل‌گیر مسجدسلیمان با فامیل نجفی و یک فامیل با تعداد خانوار زیاد از طایفه هیاهوند تیره پاگیروند به منطقه ارمند مهاجرت کرده و ساکن شده‌اند و تماس این فامیلها با هم ارتباط و وحدت ایلی را حفظ کرده‌اند و مرکزیت کل طایفه منطقه کاج می‌باشد.

منطقه ییلاقی عشایر و روستانشین طایفه هیاهوند پشتکوه بختیاری شهرستان اردل روستاهای مربک، بهشت آباد، کاج و منطقه سر سبز و تاریخی چغاخور می‌باشد.

محل استقرار عشایر طایفه هیاهوند در گرمسیرات مناطقی از سوسن، هلاچجان شهرستان ایذه و گل‌گیر، لالی، انیل مسجدسلیمان و حدفاصل مناطقی از شهرستان شوشتر به مسجدسلیمان را شامل می‌گردد.

طبق بررسی اسناد تاریخی ادوار گذشته شهرستان فعلی اردل طی سالیان متمادی مرکز استقرار بخش مهمی از حکومت ملوک الطوائفی بختیاری بود حکومت‌های مستبدانه

قاجاریه که نتوانستند سرزمین همیشه جاوید بختیاری را تحت سیطره خود در آورند با دادن امتیازات گوناگون به خوانین بصورت فرماندهان و فرمانداران نظامی توانستند جای پای در میان عشایر سلحشور باز کنند و علیرغم مبارزات ملی‌گرایانه سردار اسعد و دیگر خوانین بختیاری در جهت آزادی میهن سرانجام با دسیسه بدخواهان و کینه مستبدان از بختیارها باعث گردید که خوانین را یکی پس از دیگری از اریکه قدرت خارج نموده و حکومت دولتی را بر سراسر مناطق حاکم گرداند.

اردل: تحت حکومت خوانین بزرگ همانند سردار اسعد و ابوالقاسم خان بختیار بود و بنا به استاد و مدارک موجود و اظهارات بزرگان کاج طایفه هیهاوند منطقه کاج و بعضی از جاهای دیگر پشتکوه بختیاری تحت قدرت و اداره ابراهیم خان فرزند حاج مهدیقلی خان سپهدار بود که وی مردی خوشرو بود که با عدالت رفتار می‌کرد و هیچگونه ظلم و ستمی به مردم نکرد و مردم‌دار بود که پس از استقرار حاکمیت دولت در کل مناطق و در گذشت ابراهیم خان برادران و فرزندان او عده‌ای به شهرستان رامهرمز و عده دیگرشان به اصفهان رفته و ساکن شده‌اند.

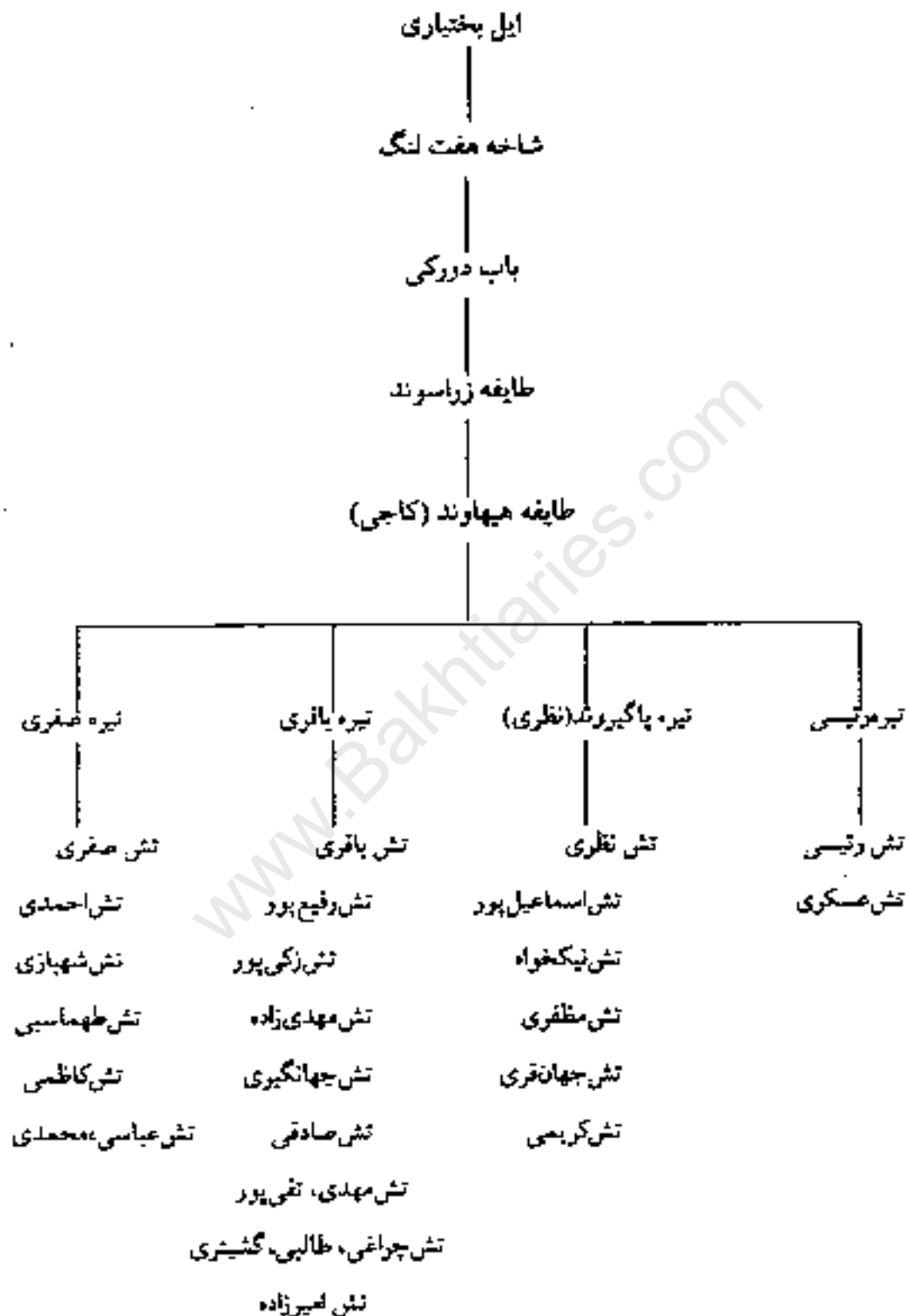
با توجه به مراتب فوق و بر اساس گفته اهالی، ساکن روستای کاج از شاخه هفت لنگ بختیاری باب دورگی طایفه زراسوند، طایفه هیهاوند (کاجی) بوده که از نظر منابع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در منطقه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار می‌باشد.

اهالی منطقه کاج بالندگی خود را مدیون الطاف الهی و تحت توجهات ترقیات عصر جدید ایران می‌دانند که در سایه این ترقیات توانستند در همه عرصه‌های زندگی موفقیت‌های چشم‌گیری بدست آورند.

طایفه هیهاوند (کاجی) در جهت قرار داشتن در همایی و روابط نزدیک خویشاوندی با طایفه دیناران از ارتباط و مناسبت‌های حسنه فی مابین برخوردار است و در صورت بروز حادثه و پیش آمد امیدوارند که این وحدت ایلی را در راستای گام‌های مثبت، همیشه در میان برادران بختیاری داشته باشند.

و از نظر تقسیمات قبیله‌ای طایفه هیهاوند (کاجی) یکی از طایفه‌های مهم طایفه زراسوند می‌باشد و با دیگر طوایف زراسوند وحدت و همبستگی ایلی را دارا می‌باشد.

براساس تقسیمات ایل بختیاری اکثریت اهالی ساکن روستای کاج و وابستگان طایفه مذکور را معرفی می‌نماید.



در اینجا لازم می‌دانیم از ارسال این مقاله وسیله آقای اسماعیل اسماعیل پور که از متفکرین کاج در شهرستان ایذه می‌باشند تشکر نموده، توفیق ایشانرا خواستار شویم.

از تونل درکش و ورکش تا گردنه چری

پژوهشی از قهرمان محمدی بختیاری

سرزمین جاودانه بختیاری که همچون نگینی گرانبها زینت بخش کشور عزیزمان ایران است در وسعتی معادل شصت هزار کیلومتر مربع و مطابق تقسیمات فعلی کشوری در استان‌های چهارمحال و بختیاری و اصفهان و خوزستان و لرستان واقع می‌باشد و زیستگاه ایل بزرگ بختیاری است که دارای فرهنگی ضنی و پربار است.

بختیاری به سرگروه شهری و روستایی و عشایری تقسیم می‌شود که هر چند دارای فرهنگ و زبان و سنت‌های مشترک و در موارد بسیار دارای بافت سیاسی مشترک هستند اما از نظر کار و تولید و نحوه مالکیت و شیوه زندگی تفاوت‌هایی با هم دارند. تا بحال در کتابهایی که بنام تاریخ بختیاری نوشته شده است یا مسائل بختیاری را مورد رسیدگی قرار داده‌اند بیشتر تکیه اصلی بر تقسیمات سیاسی و ایلی مخصوص عشایر بوده و از جامعه شهری و روستایی کمتر صحبت شده است با توجه به اینکه در حال حاضر بیشتر مردم بختیاری شهرت‌نشین شده‌اند باید به این جامعه شهرنشین توجه بیشتر شود که مسئله مهاجرت از جمله موارد است البته مهاجرت پدیده‌ای است که خاص یک قوم یا منطقه یا طایفه‌ای نیست بلکه پدیده‌ای است اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در کل جامعه اما موارد بسیاری هست که یکی از تحولات یاد شده باعث تشدید مهاجرت افراد یک منطقه یا طایفه خاصی می‌شود که ریشه‌یابی این تحولات ظرافت خاصی می‌خواهد.

بختیاری در طول تاریخ با مهاجرت روبرو بوده است، اسنادی که موجود است و روایت‌هایی که سرزبانهاست نشان می‌دهد خیلی از طوایف بختیاری یا مهاجرت‌های دسته‌جمعی یا انفرادی چه در داخل قلمرو بختیاری و چه در خارج از قلمرو روبرو بوده‌اند اما مهاجرتی که الآن با آن دست بگریبان است و از زمان انقلاب مشروطیت بخصوص بعد از روی کار آمدن رضاشاه آغاز شده است و ابتدا در وسعت کمتری صورت می‌گرفت و هر چه به جلو آمد سرعت این مهاجرت زیادتر شد و خصوصاً جامعه عشایری رو به تحلیل

می‌رفت تا سال‌های دههٔ چهل که اوج مهاجرت به شهرها است و اینها مربوط می‌شدند به زمینه‌هایی که در شهرها فراهم شد برای کار و تولیدات صنعتی مخصوصاً مهاجرت گسترده زمانی صورت گرفت که مراتع روبه نابودی می‌رفت و محصولات کشاورزی و فرآورده‌های دامی به قیمت‌های غیر واقعی و ارزان فروخته می‌شد و از استعدادهای بالقوهٔ روستائیان و عشایر به نحو شایسته‌ای بهره‌برداری نمی‌شد و نظام جامعه از فشار دلی به سرمایه‌داری تبدیل شده بود در حوضه شهرها که با درآمد نفت رو به ترقی و گسترش می‌رفت کارخانه‌ها یکی پس از دیگری راه اندازی می‌شد و امکانات رفاهی در شهرها فراهم می‌گردید و به خیلی از اجناس مورد نیاز شهرها سوبسید داده می‌شد و خلاصه استعمار بهره‌کشی هم ایجاد می‌کرد که در شهرهای پرجمعیت به نیروی کار ارزان نیاز داشتند و این قبیل روستائیان هم با مزد کم بیشترین کار را حاضر بودند انجام بدهند که چرخ زندگی‌شان از کار نیفتد، این مهاجرین به شهرها را می‌توان به شش دسته تقسیم کرد.

۱- نخستین گروه مهاجرین بختیاری خوانین بودند که با مهاجرت خود ثروت هنگفتی را بشهرها بردند که اگر این سرمایه‌ها در خود منطقه بختیاری بکار می‌افتاد به آبادانی آن کمک می‌کرد و چهرهٔ روستاهای آن دگرگون می‌شد.

البته ابتدا هدای از روشنفکران آنها خواهان راه‌اندازی کارخانه‌ها و ایجاد راه‌ها و مدارس شدند اما در کل مورد پذیرش خوانین قرار نگرفت و بختیاری از آن همه ثروت و حتی افراد تحصیل کرده و روشنفکری که بین آنها بود و می‌توانستند منشأ خیر باشند محروم شد تا سالهای زیاد چه در مجلس و چه در کل جامعهٔ ایران نمایندهٔ مردم بختیاری به حساب می‌آمدند اما متأسفانه چندان قدم مثبتی برای آبادانی منطقه برداشتند تا پس از انقلاب سفید و تقسیم اراضی بین کشاورزان منطقه که آخرین رشته‌های پیوند خوانین با مردم بختیاری از هم گسیخت و نظام ارباب و رعیتی بر اساس فرم شاه متحل گردید.

۲- گروه دوم متمولین و روشنفکران بختیاری بودند که بیشتر بچه‌هایشان در شهرها به تحصیل مشغول بودند که پس از پایان تحصیلات به علت عدم وجود وسائل رفاهی در منطقه و نبودن کار مناسبی برای آنها و همچنین به خاطر دلبستگی‌هایی که در شهرها پیدا کرده بودند ماندگار شهرها شدند که بعضی‌ها کلاً از منطقه بریدند و حتی خانواده‌هایشان هم به تبع آنها در شهرها ساکن شدند و غیر از اسمی از بختیاری چیزی برای آنها باقی نماند

اما اکثراً رابطه خود را با منطقه حفظ کردند و تا آنجا که در توانشان بود خدمتهایی هم کردند و روابط مستی این مهاجرین در هر شرایط با سرزمین مادری خود برقرار بود بر اساس خوبی و خصلت عشایری.

۳- گروه سوم افرادی بودند که به دنبال کار به شهرها روی آورده بودند که این روند مخصوصاً از زمانی که کشور روبه صنعتی شدن می‌رفت و شرکت نفت تأسیس و توسعه راهها و کارهای عمرانی شروع شده بود در شهرهای خوزستان بخاطر کار در شرکت نفت و در شهرهای تهران و اصفهان و دیگر شهرها در کارخانه‌ها یا ارتش و کارهای دیگر مشغول به کار شدند و این یک شکل طبیعی مهاجرت بود و هیچ مشکلی هم بوجود نمی‌آورد و اکثراً هم چنین خانواده‌هایی موفق بوده‌اند زیرا هرگز روابط عاطفی آنان با ایل نمی‌گسیخت و احیاناً سرمایه‌های بدست آورده را باز به ایل بر می‌گرداندند.

۴- گروه چهارم افرادی بودند که بیشتر از سال‌های دهه ۱۳۴۰ به اینطرف مهاجرت کردند چون زمین محدود بود و فراورده‌های کشاورزی و دامی به قیمت‌های بسیار نازل عرضه می‌شد (به علت وارد کردن دولت این اجناس را از خارج و با قیمت خیلی پائین‌تر از تمام شده عرضه کردند) و از صنعت در منطقه هم اصلاً خبری نبود و ارتباطات با شهرها هم زیادتر شده بود و مردم می‌دیدند در شهرها کارخانه‌هایی راه می‌افتد و وضع اقتصادی مردم شهرها در مقایسه با آنها بهتر می‌شود و امکانات رفاهی تا اندازه‌ای فراهم می‌شود و سیاست دولت‌ها هم جذب نیروی کار در صنعت بود در این اوضاع گروه گروه مردم خانه و کاشانه خود را رها کردند و به شهرها سرازیر شدند که در این مورد هم منطقه ضربه بسیار سنگینی خورد به علت از دست دادن سرمایه‌ها و نیروی کار فعال و با اراده و این موقعی بود که عشایر آخرین نفس‌های حیات مؤثر خود را به عنوان تولیدکننده مطرح می‌کشید چون با آن نحوه کار و با توجه به تابودی مراتع به هیچ عنوان نمی‌توانست مقاومت کند زیرا در قطب شهر جاذبه‌های آتچناتی و در روستاها ورشکستگی و سقوط عوامل اقتصادی و رکود بازار کار و فعالیت و بتدریج انحلال دام‌داری و کشاورزی ایجاد شده بود.

۵- گروه پنجم که به نظر بنده باید مهاجرت کور نامید و از سال‌های دهه چهل شروع شد و بعد از انقلاب اسلامی هم ادامه داشت دسته دسته افراد سرازیر شهرها شدند، اینها نه سرمایه آن چنانی داشتند که بتوانند در شهرها بکارهای تولیدی و تجاری بپردازند و نه

تخصصی داشتند که جذب بازار کار شوند دولت‌ها هم کار مؤثری برای آنها انجام ندادند اینها بیشتر به شغل‌های کاذب پرداختند و عده‌ای هم با تحمل سختی‌های زیاد بکار مشغول شدند. و بعضی هم سرگردان شهرها شدند البته مهاجرت اجتناب ناپذیر نیست و می‌توان آن را کنترل کرد اما خرج دارد باید از استعدادهای فراوانی که در منطقه هست حداکثر استفاده را کرد، صنعت ایجاد کرد، کشاورزی را سر و سامان داد مراتع را احیا کرد و خلاصه جاذبه ایجاد کرد و وسائل رفاهی مردم را فراهم آورد وگرنه باید انتظار حواقب وخیم‌تری را هم داشت و این فاجعه بوجود آمده در روستاها در گرما گرم دل مشغولی انقلاب اسلامی به قطب شهری و بی‌توجهی به کار و فعالیت در روستاها موجبات مهاجرت بیشتر از پیش را فراهم کرد، حالا دیگر کشیدن یک راه شوسه و دادن برق به روستاها انگیزه نگه‌داشتن روستائی در ده نبود و تدابیر مهمتری را می‌طلبید.

۶- گروه ششم در داخل خود بختیاری و تبدیل روستاهای بزرگ به شهر که در نتیجه روستاها تخلیه می‌شد و بشهرهای خود بختیاری هجوم می‌بردند که قسمت عمده اینها را نمی‌توان مهاجر نامید چون بعضی از روستاها گسترش پیدا کرد و به شهر تبدیل شد و امکاناتی فراهم گردید (مخصوصاً بعد از انقلاب اسلامی) و از روستاهای اطراف و عشایر هم در آنها جمع شدند و تشکیل شهرهایی را دادند که از جمله اینها می‌توان فارسان و لردگان و سایر این قبیل شهرهای جدید را نام برد که در صورت ادامه این روند و ایجاد شهرهای زیادتری و ایجاد کارخانه‌ها و فراهم کردن امکانات رفاهی و بهداشتی و فرهنگی مطمئناً می‌توان گفت مهاجرت به شهرهای دیگر به حداقل می‌رسد.

ضمناً شهرهای شهرکرد و مسجد سلیمان و ایذه از سال‌های دهه چهل به اینطرف شاهد هجوم گسترده مهاجرین از روستاها و عشایر بودند و این سه شهر از جمله مراکز مهم جامعه شهری بختیاری است ضمن اینکه در اصفهان به اندازه تمامی جمعیت هر کدام از این شهرها بختیاری هست که البته رابطه اصفهان و بختیاری از زمان ساسانیان و حتی جلوتر بوده است، در زمان اتابکان هم رابطه بسیار نزدیک بوده و در زمان صفویه بدرجه بالایی رسیده که مهاجرت‌های زیادی هم صورت گرفته و در زمان نادرشاه هم مهاجرت به اصفهان بوده که از جمله می‌توان طایفه بزرگ شیرانی را نام برد و زمان قاجاریه هم که به مانند پایتخت بختیاری بوده است.

استاد گرانقدر جناب آقای عبدالعلی خسروی (قائد بختیاری) به اینجانب فرمودند درباره مهاجرت از منطقه خودمان و خصوصیات آن مختصری بنویسم بنده هم که کلاً بختیاری را منطقه خودمان می دانم موازد بالا را نوشتم اما فکر می کنم نظر جناب آقای خسروی منطقه محدودتری است برای بیان این مطلب باید عرض کنم بنده از اهالی روستای سرپیر هستم که ما شیخ هستیم و طایفه ای از دورکی باب هفت لنگ که از سه نش محمدوند - رجبوند و اولاد عبدالرضا تشکیل شده است. و روستای ما و مراتع آن هم طلایه با دهستان بیرگان و دو آب صمصامی و دشتک و میزدج است کنوهی داریم بنام احمدلیوه (احمد لیوه) که توصیف آن را شاعر بزرگ پیمان بختیاری که زادگاه خاندان او روستای بزرگ همجواریمان دشتک است در مقدمه کتاب خود بنام خاشاک نوشته اند که خاطراتی از حدود ۸۰ سال پیش است هر چند خیلی از گلها و علف های خود را از دست داده است اما هنوز آن زیبایی شگفت انگیز را دارد.

دره ای داریم سرسبز و باصفا - بردگوری های بسیار زیبا که از آثار قبل از اسلام هستند از نظر جمعیت حدوداً نزدیک به هشتصد خانوار هستیم که تقریباً دو سوم آن ها به شهرها مهاجرت کرده اند از اولین روزهایی که کنگ چاه های نفت خوزستان را زدند تا حدود سال ۱۳۳۰ پیمانکاران بزرگی چه در شرکت نفت و چه در راهسازی در خوزستان مشغول بودند که از بزرگترین آنها می توان حاج رجب که قبل از زمان رضاشاه و شیخ آقامیر در زمان حکومت رضاشاه و محمدرضاشاه بودند.

در حال حاضر حدود ۳۰۰ خانوار در سرپیر و دشتک هستند و تقریباً ۴۰۰ خانوار در اصفهان و شهرکرد و یکصد خانوار هم در شهرهای خوزستان از جمله اهواز و مسجد سلیمان و هفت تپه و لالی و چندین خانوار در تهران زندگی می کنند و در مقایسه با روستاهای اطرافمان بیشترین درصد مهاجر را داریم که بیشترین آنها از گروه های ۲ و ۳ و ۴ که قبلاً دسته بندی کردیم می باشند.

گردنه کوچکی است بین دشتک و سرپیر بنام کفت پهناگلی و سنگ بزرگی است بنام برد سیلا که به صورت ۵ دخمه تو در تو که به همدیگر راه دارند و از آثار قبل از اسلام است از آنجا که نگاه کنیم تقریباً تمام پشتکوه که از کفت چری تا سبزکوه می باشد پیدا است.

در شمال این منطقه کوه های کلک و سالداران است که محل بیلاق طوایف شهنی و

عده‌ای از قندهلی (گندلی) و اسپوند و سلح شور و سادات سلطان ابراهیم است و در دامنه‌های شمالی آن کوه‌های باباجدر فیل آباد گوجان ده چشمه گوشه و چقا هست قرار دارند که جزء میزدج می‌باشند. و در دامنه‌های جنوبی که جزء پشتکوه است روستاهای سرپیر، دشتک شهرکرنی میاق، دهنوا، آلیکوه، قلمه دروش، قلمه رشید، زرمیتان، رستم آباد، کریم آباد، بهشت آباد تا برسد به اردل که آن قسمت شرقی پشتکوه است و به سبز کوه ختم می‌شود و در جنوب هم کوه ملی است که قسمتهایی از آن در تمام طول سال پوشیده از برف است. و از گردنه چری شروع می‌شود تا حدود روار که در دامنه‌های جنوبی آن قسمتهایی از بازفت و دیتاران و در دامنه‌های شمالی آن روستاهای صمصامی - سیاوش آباد - دزک - سیف آباد - فخرآباد - افسرآباد - صافدون و کورون است و بجز سیف آباد که محل سکونت خانواده باقرخان فرزند رضاقلی خان ایلگی است بقیه از طایفه بزرگ قندهلی (گندلی) هستند ضمناً محل ییلاق طایفه گندلی هم می‌باشد و در غرب پشتکوه هم بیرگان و کوه‌های قیصری و زردکوه قرار دارد از جاهای دیدنی این منطقه می‌توان چشمه سرداب رستم آباد و آب کیسر آلیکوه و چشمه دزدارون صمصامی و باغ‌های سرسبز دشتک و سرپیر را نام برد و از امام زاده‌های معروف این منطقه یکی حلیمه خاتون (خاتی نخلو) در سرپیر و دیگری شاه البرز در آلیکوه می‌باشند.

ضمناً قلمه‌های دزدارون معروف به توواکافرون که در کوه‌های دو طرف رودخانه مار برون و مشرف به رودخانه نزدیک دشتک و سرپیر هستند از جاهای دیدنی است اما رفتن به آنجا کمی مشکل است. مراتع مشهور منطقه که محل ییلاق عشایر و چراگاه دام‌های روستائیان است - لاسیر - چال تخت - چال کنه زنده بگور - اومه لیوه - لاغری - کلک - هرخور - و ملی است از نظر کارهای تولیدی و صمرانی متأسفانه با آنکه استعدادهای زیادی در منطقه هست و نسبت به خیلی از مناطق دیگر مردم توانائی سرمایه‌گذاری را دارند تا بحال هیچ گونه رغبتی برای اینکار نشان داده نشده است و از طرف دولت هم زمینه‌های سرمایه‌گذاری فراهم نشده البته چند مورد کوچک مثل کارگاه ریسندگی و بافتدگی در دزک توسط آقای حاج کرملی اسدپور و حوضچه پرورش ماهی و چند طرح دیگر توسط آقای آیاور سلطانی و یک حوضچه پرورش ماهی در سرداب رستم آباد دیگر خبری از کارهای تولیدی در این منطقه نیست.